

محاكمه سروری جنایتکار

و

هياهو طالبان "مائونیست افغانستانی"

نگارش: احمد برومند

- درآمد

- در حاشیه محاکمه اسدالله سروری

- شناخت "حزب کمونیست - مائونیست" و "مائونیست های افغانستانی"

درآمد:

مقوله «مائونیسم» به عنوان یک خط ایدئولوژیک - سیاسی در کل سوژه بررسی این نگارش نیست. از این رو، روی سخن من به طور عام با حلقات و ذواتی که با مائونیسم التزام فکری دارند، نیست. به طور مشخص، نگارنده بر آنست تا با تصویرگری واقعینانه و بی تعصب در مورد پیشینه؛ تفکر حاکم و عملکرد ضد انقلابی و خاینانه عوامل ارتجاع - استعمار در حلقه سکتاریستی و نژاد پرست "حزب کمونیست - مائونیست افغانستانی" و افزایات مطروحه از آن در جرگه "مائونیست های افغانستانی"، سیمای پلید این خیل خائنین و ریا کاران را برجسته تر ترسیم کند. هدف از این صورتگری نمایاندن پیوند طبیعی میان انحرافات و عملکرد ضد انقلابی و خاینانه قبلی و تسلیم طلبی و خیانت ملی آشکار و نهان فعلی این گروه تعبیه شده استعمار - ارتجاع در جنبش انقلابی کشور ماست. این در عین حال هوشدار است به آحاد جنبش انقلابی کشور در مورد ماهیت این دار و دسته خاین و دو روی! شایان یاد آور است که این بررسی هیچگونه التزام، تعهد و مسئولیت حزبی و گروهی را با خود نداشته و از موضع مستقل اصولی از دیدگاه یک فرد منسوب به جنبش چپ انقلابی کشور صورت میگیرد. نگارنده این سطور آگاهانه و مصمم روی حرف و موضع خود ایستاده و تا آنگاه و آنجا که لازم باشد این بحث را ادامه خواهد داد.

صاحب این قلم به اهمیت و ضرورت مبرم پیشبرد مبارزات اصولی ایدئولوژیک - سیاسی در سطح جنبش انقلابی کشور به خوبی واقف و طرفدار جدی آن است. ولی بین این مبارزه و فحاشی، هوچی گری، فتنه انگیزی، جعل اکاذیب و ... مرز غیر قابل عبور قایل بوده و از آن سخت متنفر و منزجر است. اما صحابه فراخ دهان و فحاش بی عمل ساحل نشین "مائونیست" که "فرهنگ نفرت انگیز فحاشی و هتک حرمت مخالفین اسلوب کار سیاسی - ایدئولوژیک شان" و یگانه هنر شان است، از مبارزه سازنده اصولی ایدئولوژیک - سیاسی بی بهره بوده و فرسنگها از آن روش ستوده فاصله دارند. از فرهنگ نفرت انگیز فحاشی این ریاکاران فاقد "ملت" و "میهن"، بر می آید که اینان آداب مناظره و زبان جدال منطقی را در چوکات رعایت ادب و حرمت گذاری بلد نیستند. بناءً ناگزیر با این قماش، به مصداق "کلوخ انداز را پاداش سنگ است"، علیرغم میل خود، باید تاحدی به زبان لعنتی خود شان و به زبانی حرف زد که آنرا می فهمند.

معرفی سرشت و ماهیت سرا پا ضد انقلابی، توطئه گرانه و خاینانه قهرمان خیانت ملی (حسین خاین) نه تنها حق، بلکه دین و وظیفه سترگ ملی، میهنی و انقلابی است. اینجا دیگر پای یک فرد مبارز دگر اندیش

و یا اشتباه کاری که میتوان امید به اصلاحش داشت، در میان نسیت، بلکه جای پای خیانت به میهن، به خلق ستمدیده و به انقلاب به عیان دیده میشود.

این قهرمان خیانت جمعه خان نام دارد. او متولد ولسوالی قره باغ ولایت غزنی است. در ساما قبل از ارتکاب خیانتش، او را "انجینر حسین" مینامیدند، ولی بعد از خیانت لقب "حسین خاین" را کمایی کرد. این خاین خائف پس از علنی شدن خیانتش به ساما به دستور جنرال موسی خان آی اس آی، از فرط رعب و حراس اسم "ضیاء" را برگزید. صحابه بی غیرت "مائوئیست" حینیکه وی زن و فرزندشان را دشنام میدهد، در نوشته هایشان او را "رفیق ض" و "صدر حزب" خطاب میکنند. آنها بدین باور سخیف اند که چون "رفیق ضیاء" صدر حزب است، از حق دشنام دادن به زن و فرزندشان هم برخوردار! این بالاتر از جبنی، نشانه عبودیت و برده گیت و دال بر "دهن پرآب بودن" حواریون "صادق" نزد استاد است.

به گواهی گزارشات قسماً افشاگرانه همین حواریون هم خون، هم کیش و هم کیسه ولی ظاهراً مغضوب حسین خاین از درون، پس از نزاع بر سر تقسیم پول های پاداش خیانت، وی در بدل این خیانت و تسلیم طلبی ملی و خدمت به امپریالیستهای متجاوز و اشغالگر به کشور ما، از طریق "انجی اوئیسم" ثروتی افسانوی به هم زده و از "سراب غزنی تا کوپته" به بزرگترین فنودال منطقه تبدیل شده است. پس از این عروج، شاگردان "صادق" و مطرود وی به "استاد" خیانتکارشان لقب "بورژوا - فنودال" داده اند. من ترجیح میدهم که ترکیب توصیفی ای را به کار برده و او را "ارباب جمعه خان خاین" بنامم. زیرا او در عین حال که تازه به مقام اربابی رسیده، خاین به کشور، به مردم و به انقلاب نیز است. و اما درین میان جایگاه حواریون "مائوئیست" منافق وی در کجاست؟ پاسخ این پرسش در متن می آید.

بخش اول این نوشتار به هوچی گری، فتنه انگیزی و جعل اکاذیب اعلامیه نویسان "مائوئیست" در رابطه با کارزار تبلیغاتی محاکمه اسدالله سروری قصاب آگسا، علیه ساما وسایر عناصر جنبش انقلابی کشور اختصاص دارد. در بخش دوم به معرفی ماهیت ضد انقلابی، ضد ملی و ضد دموکراتیک باند رهبری به اصطلاح "حزب کمونیست - مائوئیست افغانستان" به خصوص سردسته آن حسین خاین و هکذا به افشای عملکرد "مائوئیست های افغانستانی" متشکل از دو سه تن از حواریون مطرود و مغضوب به عنوان شرکای جرم وی میپردازم.

به منظور شناسایی هرچه دقیق تر این دار و دسته در پروسه استحالته ایدئولوژیک - سیاسی شان و به خصوص گذشته سراپا سیاه و ننگین حجت الاسلام کمونیست (حسین خاین) و کارنامه های سیاه تر از خودش، ضمیمه ای در پی خواهد آمد.

اول - در حاشیه محاکمه اسدالله سروری:

به تاریخ شانزدهم ماه جنوری ۲۰۱۰ و بسایت گفتمان فراخوانی را بر مبنای خبری بدون ذکر منبع به نشر سپرد. فراخوان از محاکمه قریب الوقوع اسدالله سروری رئیس اداره "آگسا"ی رژیم مزدور خلق و پرچم و "تحقق عدالت" در مورد وی "مژده" میداد. تا حال به تعداد بیشتر از صد و چهل تن از هموطنان ما آن فراخوان را امضاء کرده و در مورد قصاب آگسا و سایر جنایتکاران سه دهه گذشته و انتظار داشتن یا نداشتن از دستگاه فاسد قضایی اداره مستعمراتی کرزی وسایر مطالب مرتبط، دیدگاه ها و باور های خویش را بیان داشته اند.

در صورتیکه کشور در اشغال قوای امپریالیستی است و نیروهای ارتجاعی و جنایتکاران سه دهه گذشته چه مذهبی چه غیر مذهبی با قوای متجاوز و اشغالگر امپریالیستی همدستی دارند، در حالتی که جنایتکاران ریز و درشت مربوط رژیم خلقی - پرچمی به حیث عناصر اجرایی و مهره های ساختاری حزب ضد مردمی و وطنفروش دموکراتیک خلق، که دیروز در خدمت بدار اشغالگر روسی شان بودند، هم اکنون نیز همه یکجا با سایر جنایتکاران معاصر در معافیت کامل پایه های اجتماعی نیروهای اشغالگر امریکا و متحدین آنرا در کشور ما وارکان رژیم مزدور را میسازند، چگونه از چنین رژیمی و از بدار اشغالگر آن میتوان انتظار

داشت تا وظیفه " تحقق عدالت" را به دوش بگیرند؟ مادامیکه اشغالگران و جنایتکاران سیکولار و اسلامی همدست شان هر روزه در کشور جفا دیده ما جنایت می آفرینند، چطور در چنین حالتی ممکن است جانی ای را به ترازوی عدالت بسپارند؟ باید مراقب و آگاه بود که در پشت این خبرانگیزه های معینی نهفته نبوده و بازی های سیاسی - تبلیغاتی در جریان نباشد.

در حالیکه جنایت کاران زیاد دیروزی و امروزی در کشور و در اداره پوشالی کرزی مستوجب محاکمه و مجازات اند؛ در شرایط اشغال کشور برجسته کردن محاکمه جنایت کار دیروزی مثل جانی آگسا، آنهم به وسیله دولت پوشالی، با هر نیت و انگیزه ای، اذهان را از توجه به تضاد عمده مردم ما با اشغالگران و دولت پوشالی منحرف ساخته و مناسبات خصمانه مردم را با دشمن عمده کمرنگ میسازد.

تبلیغ این مسئله به وسیله مراجع ترویج دهنده با دیدگاه لیبرال - رفرمیستی راست در عین حال بیانگر این دیدگاه و باور است که "میشود با این دولت کار کرد و نارسایی های آنرا اصلاح نمود". این نگرش مزید بر زیانهای اساسی آن، در شرایط موجود منجر به حفظ حالت اشغالی کشور (status quo) شده و توهمی را در مورد آمادگی و نیت "خیرخواهانه" رژیم پوشالی در "تامین عدالت" دامن زده و خواسته یا ناخواسته بر آنست تا از آن طریق به کسب وجهه به رژیم مستعمراتی پرداخته و از حساسیت مردم در مقابل آن بکاهد.

و اما قابل تذکر است که مسئله محاکمه اسدالله سروری و هر جانی دیگر دو بُعد دارد: یکی بُعد عاطفی مسئله و دیگری بُعد سیاسی آن. جهت برخورد درست و اصولی به مسئله، بایستی این دو بُعد را ضمن حفظ پیوند دیالکتیکی و تأثیر گذاری متقابل شان، از هم تفکیک کرد.

بُعد عاطفی مسئله از درد و رنج بیکران مشترک هزاران انسان جفا دیده این سرزمین منشاء گرفته و بلاثرآن، همه گان خواستار مجازات و یا به بیان حقوقی اجرای عدالت در مورد همه جنایت کاران و ناقضین - در قدرت و بیرون قدرت - حقوق حقه پایمال شده انسان مجبور افغانی اند. از این منظر، تحقق عدالت (یا مجازات) در مورد جنایتکاران، فی نفسه، صرف نظر از اینکه در کجا و به وسیله کی ها اجرا شود، امر بدی نبوده و پذیرش عام دارد. آنچنانکه خلق عراق از اعدام صدام حسین، صرف نظر از مجریش، استقبال کردند.

اما در بُعد سیاسی: در یک جامعه طبقاتی و در تحت سیطره و حاکمیت مشترک امپریالیسم اشغالگر و ارتجاع بومی همدست آن، نتیجه هر فکر و عمل و هر سیاست اثرگذاری در نهایت یا در خدمت و یا برضد آن سیطره و حاکمیت قرار میگیرد. فقط از این موضع است که در پشت هر شعار و سیاستی باید منافع نهفته طبقاتی و سیاسی را جستجو کرده و در نتیجه از دچار شدن به توهم و خود فریبی اجتناب ورزید. از این منظر است که برخورد و موضعگیری نیروهای متفاوت و متضاد سیاسی را در پیرامون محاکمه جانی آگسا هم باید به بررسی گرفت.

در برخورد به این کارزار به راه افتیده در سایت گفتمان، اخیراً دو نوشته از آدرسی زیر نام «مانوئیست های افغانستان» در سایت "بابا" منتشر شده است. در این دو نوشته نویسندگان بدون تفکیک و به شیوه غلط و نا اندیشمندانه شلاق "محتسب" را به همه حواله کرده و حتی بدون در نظر داشت بار عاطفی قضیه و با مغالطه کاری، به همه امضاء کنندگان آن دادخواست حکم تکفیر صادر کرده اند.

اصل پذیرفته شده و معقول به همگان چنین است که وقتی با شخصیت و یا نهاد حقیقی و یا حقوقی طرف میشوی و آنرا بانام اصلی اش مخاطب میسازی، و آن نهاد و یا شخصیت در قدرت و حاکمیت هم نیست که از آن احساس خطر کنی، باید جرئت کنی و با نام اصلی خود با او طرف شوی. در غیر آن از پشت خنجر زدن و کمال بی غیرتی وضعف اخلاق است. در ترکیب نا مانوس "مانوئیست های افغانستان" یقیناً یکی دو تن افراد عقده ئی پرده نشینی بیش نبوده و جرئت اخلاقی ذکر نام و هویت حقیقی خود را ندارند؛ ولی به افراد حقیقی و نهاد های حقوقی چه سبکسرانه و بی مهابا از تاریکی حمله میکنند. در اکثر موارد بدون تحقیق اصدار حکم کرده و با کلی گویی و احکام غیر مستند و عامیانه، یک سری مطالب بی ربط به موضوع را سرهم

بندی مینمایند که به صورت جدی قابل سرزنش است. درین میانه لبه تیز حملات "مائوئیست های افغانستانی" متوجه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) و نویسنده کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی..." بوده است. سایت "بابا" نیز خلاف نورم ها و مسئولیتهای مطبوعاتی، این اتهام نامه و دشنام نامه را علیه افراد حقیقی و نهاد های حقوقی به نشر سپرده و مرتکب تخطی آشکار به حقوق دیگران شده است.

صاحب این قلم نه تصمیم و نه مسئولیت آنرا دارد که در صدد دفاع از شخصیت های حقیقی و نهاد های حقوقی برآید. اینجانب بمثابة یکی از فعالین جنبش چپ انقلابی افغانستان و باورمند به برندگی سلاح تغییر جهان (مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون) ، بنابر شناختی که در کوران مبارزه انقلابی از گردان های این جنبش کسب کرده ام، لازم دیدم تا برداشتهای خود را به عنوان حقایق دریافتی و به عنوان نقد و نظر شخصی خود، به خصوص از اندیشه، پراتیک و سبک کار "مائوئیست های" ریز و درشت وطنی ما در معرض قضاوت تاریخ و منسوبین جنبش انقلابی افغانستان قرار بدهم.

قبل از همه، به منظور روشن شدن خواننده از شیوه و منطق حاکم در بحث "مائوئیست های افغانستانی" ، نمونه ای از کلام این جعل کاران را می آورم که بیانگر کج اندیشی، سطح منطق، ترور شخصیتی، شایعه پراکنی عامیانه و میزان خصومت و عقده قنارت آنها در برخورد به انقلابیون کشور ماست. این بُرش کلام به عنوان مشت نمونه خروار ماهیت تفکر، شیوه منطق و اخلاق "مبارزاتی" ویژه "مائوئیست های افغانستانی" را نشان میدهد. توجه بفرمائید: "سامانی ها در سالهای ۱۳۶۰ در پشاور میگفتند که "مینا" (خانم داکتر فیض) اول معشوقه آغا صاحب بوده است و " آغا صاحب" به او یک تفنگچه داده بود. مینا همیشه وقتی آن تفنگچه را میدید بنای گریه را میگذاشت. سامانی ها به این شکل "عظمت آغاصاحب" را تعریف میکردند...".

این طرز برخورد سراپا جعلکارانه و عمیقاً ضد انسانی و ضد انقلابی اعلامیه نویسان به دو شهید و دوستاره درخشان جنبش انقلابی کشور (مجید و مینا) که خود قربانی جنایت سوسیال فاشیسم روسی، رژیم مزدور و جلاذ پیشه خلق و پرچم و دستگاه جهمی خاد بوده اند، قبل از همه سقوط اخلاقی "مائوئیست های افغانستانی" و ترویج دهندگان این اتهام کثیف و ناروا را در چاه ابتدال بازگو میکند. این جعل کاران حرفی که به غلط اسم مائوتسه دون را آذین نام خود ساخته اند، آن آموزه و زنهار مشهور مائو را که "بدون تحقیق و بررسی حق صحبت کردن نیست"، به طور کامل، صریح و آشکار نقض کرده و در عوض فقط باد دل خود را خالی کرده اند. این دغلبازان و جاعلین ماهر هویت و تاریخ جنبش انقلابی کشور ما، با زیر پا کردن آن آموزه علمی صدر مائو و همچنان رئالیسم ماتریالیستی، به شیوه خیلی مبتذل، بازاری و عامیانه و از طریق شایعه پراکنی و ترویج افواهاات به یک چنین عمل شنیع ضد اخلاقی و ضد انقلابی متوسل شده اند. جوجه "مائوئیستهای" مغضوب این دنانت و این شیوه مرسوم شانرا از استاد مفتن و شاید خویش (حسین خابن) آموخته اند.

مجید شهید با داشتن پیشینه عیاری و جوانمردی (وهرگز نه لومپنی) و ضمن برخورداری از آن فراز فرهنگ مردمی، زمانیکه در دنیای سیاست و مبارزه به علم انقلاب رسید و در پرتو آن راه انقلاب برگزید، مجموعه صفات و فضایل نیکوی مردمان این سرزمین را که با خود داشت با "اخلاق انقلابی کمونیستی" صیقل داده و غنا بخشید، آنگاه در نظر و عمل و در جریان تربیت نسلی از انقلابیون آنرا به کار بست. او واقعاً یک انسان نمونه و یک کمونیست عیار بود.

شهید مینا به حیث یک زن پاکدامن و انقلابی افغان در جریان مبارزه این اخلاق انقلابی را زینت افزای شخصیت مبارزاتی خود کرده و تا آنجا که معلومات من رخصت میدهد، تا مرگ بدان متعهد ماند. او در پرتو آن ارزشها با عفت، سرفراز و خوشنام زیست و به عنوان یکی از خوشنام ترین اعضای نیم پیکر جامعه ما جاودانه شد. از لحاظ کرونولوژی سیر حوادث هم میرهن میگردد که زما نی مجید با مینا شناخت مستقیم و حضوری کسب کرد که مینا به حیث زنی سیاسی انقلابی، همسر داکتر صاحب فیض احمد بود که بعدها او نیز به خیل شهدا پیوست.

آشنایی و نزدیکی مجید با داکتر فیض احمد و مینا پس از اعلام موجودیت "گروه انقلابی خلقهای افغانستان" صورت گرفت. از آنجا که مجید و رفقایش در آنزمان با برخی از انتقادات گروه انقلابی در نوشته "با طرد اپورتونیسیم..." بالای سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید موافق بودند، بناءً این وجوه تشابه فکری - سیاسی زمینه ای شد جهت نزدیکی میان "گروه انقلابی" و "گروه مجید"، به قول شهید رهبر برای همکاری مشترک. کمیسیون مشترک رهبری میان دو گروه نامبرده متشکل از پنج عضو بود که سه نفر از گروه مجید و دو نفر از گروه انقلابی در آن عضویت داشتند. پیشبرد کار تئوریک - سیاسی، بحث های ایدئولوژیک، تهیه مواد برنامه آموزشی، ایجاد تشکیلات مخفی، عمدتاً در روستا به موازات هم و سرانجام تدوین برنامه سازمانی و تدارک مقدمات ادغام تشکیلاتی هر دو گروه در سازمان واحد، اجندای این همکاری را می ساخت. این همکاری از سال ۱۳۵۴ تا اواسط سال ۱۳۵۷ بعد از کودتای روسی خلقی - پرچمی ها دوام یافت. باگسترش کار وحدت طلبانه و ارتباط با سایر احاد جنبش انقلابی، در چگونگی تحلیل اوضاع عمومی و شرایط ایجاد سازمان سرتاسری بین مجید و داکتر فیض احمد اختلاف به وجود آمده و سرانجام منجر به جدایی دو گروه فوق شد. و هیچگاهی همکاری این دو گروه به ایجاد سازمان واحد و ادغام تشکیلاتی نینجامید. رفیق مجید با محافل سرشناس دیگری، که اکثریت جنبش چپ را در آنزمان میساختند موفق به ایجاد ساما شد.

دلایل جدایی میان دو گروه مجید و داکتر فیض احمد پس از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ در حد اقل سه مورد از طرف رفیق مجید مشخص شده است:

اول: ارزیابی های متفاوت و متضاد دو گروه در مورد ماهیت کودتا و دورنمای آن و طرح اولویتهای مبارزاتی.

دوم: مسئله حرکت وحدت طلبانه احاد جنبش چپ انقلابی کشور و چگونگی ایجاد سازمان سرتاسری.

سوم: مسئله انکشافات چین پس از مائو و استراتژی و تئوری "سه جهان" به مثابه ادامه یا تخطی از راه مائو؟

ولی چه میتوان کرد که امروز پهلوان پنبه های لفاظ ولی بی عمل "مائوئیست" لمیده در لجنزار های "چپ" و صدر نشین دنیای انترنت به دور از جهنم افغانستان، با ندیده گرفتن تمام آن جان فشانی ها و جانهای از دست رفته و خون های ریخته شده در راه مبارزات انقلابی خلق ما، همه را به یک شلاق زده و آنها را که درد مشترک را فریاد کرده و راه درمان درد را نیز نمایانده اند، به جای جلاد آگسا محکوم کرده و همه را یکسره بدون تفکیک ابعاد عاطفی و سیاسی قضیه، تسلیم طلب و عامل دشمن معرفی کرده اند. آدم میتواند خیلی به ساده گی بفهمد که یک عده از امضاء کنندگان درخواست محاکمه، به عنوان عناصر غیر سیاسی صرف درد مشترک را بیان کرده اند، و اما عده ای از عناصر ژرف نگر و انقلابی در ورای این خواست عمومی اهداف و نیت پنهانی ای را میبینند و به انحراف در مورد تضاد عمده هوشدار میدهند و شرایط لازم یک محاکمه عادلانه کلیه جنایتکاران را بر میشمردند. ولی "مائوئیست" بالا نشین از خود راضی آنقدر کر و کور و خیره سر است که غیر از خود کسی را نمی بیند و چیزی را نه می شنود و نه میخواند.

جهت روشن شدن بیشتر موضوع و بطلان ادعای "مائوئیستها"، چند مورد از تبصره های نوشته شده در فراخوان گفتمان را ذیلاً می آورم:

از میان فهرست امضاء کنندگان درخواست محاکمه اسدالله سروری منتشره سایت گفتمان، هموطنی به اسم س. روشنگر امضاءکننده چهل و چهارم از کشور آلمان در زمینه چنین نغز و شیوا می نویسد: "اسدالله سروری یکی از مهره های رژیم مزدور و جنایتکار خلقی- پرچمی است که دستش به خون هموطنان بیگناه و بی دفاع ما آلوده است و باید محاکمه شود و به جزای اعمالش برسد. ولی من باور ندارم رژیم موجود که

خود ترکیبی از جنایتکاران و مزدوران اجنبی در سه دهه اخیر است، و یا اربابان خارجی اش قادر باشند و یا بخواهند، جنایتکاران هم پیمان و همدست خویش را محاکمه کنند.

آخر مگر همین حالا کشتار مردم مظلوم ما به دست رژیم مزدور موجود و اربابانش جنایت و تدام کار سروری ها ورژیم شان نیست؟ چگونه میتوان از حاکمیت استعمار و ایادی آن که در حال انجام جنایت هستند خواستار محاکمه جنایتکار دیگری شد؟؟ این خواست در پاکیزه ترین وجهش بیان نفرت و احساسات است که من هم خود را در آن شریک میکنم."

آری خواننده عزیز! این هموطن ما می نویسد که:

اسدالله سروری که دستش به خون بی گناهان وطن ما آغشته است، یکی از مهره های اجرایی رژیم مزدور و جنایتکار خلقی - پرچی است. این رژیم به مثابه یک سیستم، عمیقاً جنایت پیشه و انسان کش است. جانی آگسا باید محاکمه شود. ولی در شرایط موجود خواست محاکمه اسدالله سروری و دیگر جنایتکاران سه دهه اخیر کشور، صرفاً بیان نفرت و انزجار عمیق مردم است و فریاد درد مشترک. یعنی که عملی نیست. در حالیکه جنایتکاران سه دهه اخیر کشور پایگاه اجتماعی تجاوز امپریالیستی را میسازند و همین ها اند که تبر دشمن را دسته شده و جنایات سروری ها را تداوم می بخشند، چگونه ممکن است استعمار امپریالیستی با زدن تیشه به ریشه خود پایه اجتماعی خود را قطع کند؟ توهمی در کار نیست! امپریالیسم اشغالگر جهت تداوم حاکمیت استعماری اش در کشور ما به جنایتکاران ضرورت دارد و...

هموطن آزاده دیگری به اسم معلم عبدالرسول از کشور کانادا فرد شماره هشتاد و ششم در فهرست پیشگفته با ژرف نگری انقلابی و در کمال شفافیت ضمن تأکید بر مطالبه برحق و انصراف ناپذیر محاکمه سروری جلا و سایر جلدان، به صفت قربانی جنایات هولناک حزب و رژیم جنایت پیشه خلق و پرچم شهادت داده چنین می نگارد: "محاکمه جلا مشهور آگسا و سایر جلدان، شکنجه گران و ناقضین حقوق پایمال شده انسانی، خواست برحق و انصراف ناپذیر مردم ماست... ولی چگونه ممکن است که در شرایط فعلی مادام که جنایت کاران سه دهه اخیر کشور یکدیگر را مورد عفو و بخشایش قرار داده اند، همدیگر را به محکمه بکشانند؟ گفتنی است که سروری ها و نجیب ها مهره های اجرایی سیاست ضد انسانی رژیم مزدور و وطن فروش خلق و پرچم و سوسیال فاشیسم روس بوده اند. انتقام قربانیان جنایات بیکران حزب مزدور و انسان کش دموکراتیک خلق و فاشیسم روسی و در مجموع جنایات هولناک سه دهه اخیر در حق مردم مظلوم ما نه با محاکمه سمبولیک سروری ها، بلکه به "سروری" رسیدن خلق ستمدیده افغانستان میسر است و بس."

بلی خواننده ژرف نگر و حقیقت نگر!

این هموطن ما مثل هزاران قربانی دیگر جنایات هولناک شکنجه گران حزب و رژیم سفاک خلق و پرچم است و برضد آن شهادت میدهد. او از درد تجربه حسی، مستقیم و عینی دارد. او درد را بیان میکند و جنایت آن رژیم را به تصویر میکشد. با آنکه درد و شکنجه برای وی تجربه مستقیم است، او درد را از سطح دریافتی شخصی بیرون کشیده، در سطح طبقه و ملت تعمیم می بخشد و آنرا فریادگر میشود. ولی در وضع موجود دادرسی و دادگری نمی یابد. او تداوم جنایات سروری ها و نجیب ها را تا امروز در وجود حاکمیت استعماری - ارتجاعی کنونی و تداوم جنایات بیکران فاشیسم روسی را در وجود جنایات هولناک جاری متجاوزین و اشغالگران امریکایی و ناتویی می بیند. با اینهمه، او امیدوار است و فراتر از درد میرود. وی التیام درد مشترک ملتی و خلقی ستمدیده را می جوید. او خواهان انتقام قربانیان است، ولی اینبار نیز به عنوان یک قربانی از انتقام شخصی و فزینی فراتر میرود. او انتقام قربانیان ارتجاع، سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم و کلیه شهدای راه آزادی و انقلاب افغانستان را تحقق آرمانهای شکوهمند شان می داند. یعنی به سروری رسیدن خلق ستمدیده افغانستان، یعنی پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و واژگونی سلطه امپریالیسم، فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور. او به محاکمه نمایشی و سمبولیک سروری ها باور ندارد و آنرا ترفند و بازی تبلیغاتی حاکمیت استعماری میداند.

این بود مشت نمونه خروار کلام عده هموطنان دردکشیده ما؛ که بیانگر دید صائب، رویکرد و موضعگیری اصولی این عده به مسئله مورد نظر است. ولی شارلتان های "مانوئیست" یا آنرا خوانده اند و یا قدرت درک

آنرا نداشته اند، ورنه چرا و باچه حقی چنین با "هوچی گری بازاری"، رویکردی سکتاریستی و شارلتانیسم ویژه شان به استقبال آن میروند؟

ارسال کنندگان در نوشته ارسالی شان به "بابا" به جای اینکه نقد ادعایی شانرا به صورت مشخص بر پایه دلایل، فاکتها، اظهارات و شهود مستند ارائه بدارند و به خود زحمت رجوع به واقعیت ها و بازتاب درست و واقعی آنرا بدهند، در برخورد با سرو تناور ساما، کمافی السابق از تعرجاه میتافزیک و نهیلیسم و بر تداوم خیانت گذشته شان به جعل اکاذیب می پردازند. در ذیل چند نمونه از هرزه سرایی این عناصر هرزه پوی را نقل کرده و خواهیم دید که چطور این شعار نویسان لمیده در لجنزارهای غرب، بیگانه با انقلاب بوده و از آنجا مصروف لجن پراکنی به صورت انقلابیون راستین در مسیرت انقلاب اند. "مائوئیست" های افغانستانی در هجونامه ارسالی فوق در رابطه با افواهات پیرامون محاکمه اسدالله سروری به وسیله رژیم کرزی چنین هذیان می سرایند: **"درین میان روشنفکران بقایای ساما، سازمان رهایی و عناصر تسلیم طلب رفورمیست با رقص و پایکوبی به تبلیغ این معجزه رژیم پرداخته اند."** "مائوئیست" های دهن پاره این را توضیح نکرده اند که کدام بقایای ساما، در کدام کشور، در چه موقعیت سازمانی، در چه زمانی، با کدام عناصر تسلیم طلب رفورمیست به رقص و پایکوبی پرداخته اند؟ و روشنفکران بقایای ساما را با این عناصر تسلیم طلب رفورمیست چه مناسبتی است و آنها کیانند؟ پاسخ مستند و مسئولانه به این سوالات مشکل است و مسئولیت و جرئت اخلاقی می خواهد که "مائوئیستهای" وطنی ما ازین دو صفت نیکو عاری اند.

در ادامه هجویه "مائوئیست" های چنگیزباز نسبت به ساما چنین آمده است: **"برخی از سامائی ها نوار های ویدیویی سخنرانی لیبرال رفورمیستها و تسلیم طلبان را در اروپا به نمایش می گذارند ... و شعار میدهند که اکنون آنروز فرا رسیده که تمام چپ افغانستان متحد شوند. قبل از تجاوز امپریالیستها به افغانستان و سقوط طالبان، نمایندگان ساما ... به روم رفتند تا از طریق ظاهر شاه در معاهده ننگین بن سهم گرفته و در رژیم آینده افغانستان برای خود جاه و مقامی به دست آورند. آنها گردهمایی خائنین ملی در بن را علناً حمایت کرده... و جلسه مؤسس "جبهه ضد امپریالیسم و ضد ارتجاع افغانستان" را به دلیل ماهیت ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعي آن تحریم و با فحاشی و دشنام سرایی آنرا ترک گفتند... آنها در انتخابات ریاست جمهوری فعالانه سهم گرفتند... آنها دست به ساختن حزب زدند و حزب شان را رسماً ثبت نام کردند... آنها در تمام پروسه شکل دهی رژیم مزدور کرزی از الف تا یا عاشقانه سهم گرفتند..."**

باز هم تهمت، باز هم افترا!

ازین یاهو سرایی و مبهم گویی هرزه گویان "مائوئیست" معلوم نشد که اینبار نیز آن سامایی ها کی ها اند و در چه زمانی، در کدام کشوری نوارهای ویدیویی سخنرانی کدام "لیبرال - رفورمیست ها" و کدام "تسلیم طلبان" را در اروپا به نمایش گذارده و از آن به وجد آمده اند؟ این عناصر فحاش به جای فحاشی و اتهام ردیلائے بی بنیاد باید جزئیات این مسایل را به صورت مشخص و مستند، اگر وجود خارجی داشت، مطرح میکردند تا اینکه جایی به این سوالات باقی نمی ماند.

در رابطه به اتحاد "چپ انقلابی افغانستان" بایستی به "مائوئیستهای" عریده کش وطنی ما حالی کرد که این مأمول و وظیفه سترگ و دشوار در پاسخ به نیاز مبارزاتی برهه خطیرکنونی و در ضرورت طرد تجاوز و اشغال امپریالیستی افغانستان، تا زمانیکه این اتحاد مضمون ملی ضد امپریالیستی و ماهیت دموکراتیک ضد فئودالی و درونمایه تکاملی فراتر از آن را داشته باشد، از طرف هر کسیکه به این مضمون پیشنهاد شود پذیرفتنی است و در ذاتش عیبی ندارد. البته به شرطیکه از خارج به وسیله "مراجع تقلید" و خط دهندگان بیگانه بدون توجه به فاکتورهای عینی و ذهنی تحقق آن، دیکته و تحمیل نشود. نتیجه زیانبار و فاجعه بار دیکته بیگانگان را ما (به شهادت عملکرد همین مائوئیست های مغضوب) در پروژه ایجاد به اصطلاح "حزب کمونیست - مائوئیست افغانستان" به رهبری ارباب جمعه خان خاین و به دستور آی اس آی و امریکائیان دیدیم که چطور این حزب نام نهاد از مقام ستون پنجم ISI و CIA تا مهره "تغییر ذهنیت"، تسلیم طلبی و خیانت آشکار ملی استحاله شد. (تفصیل در بخش دوم).

بلی، آقایون هرزه نویس "مائوئیست"! تشویش نفرمائید! اتحاد چپ انقلابی افغانستان ضرورتاً در دستور روز آحاد جنبش چپ انقلابی افغانستان قرار میگیرد. این یگانه بدیل مؤثرانقلابی، گامی است درجهت ایجاد حزب کمونیست سراسری و وسیله است در بسیج توده ها برای تغییر موقعیت اشغالی و مستعمراتی کشور ما و جهت گیری مترقی و تکاملی بعدی آن. اما این وحدت نه با خیالپردازان فریبگر و هرزه گوی ونه با اسناد خاین و شیاد شان و حواریون سقوط کرده اوست، بلکه دقیقاً برعکس آن با نقد و طرد کلیه خطوط انحرافی،

اپورتوننیستی و تسلیم طلبانه، منجمله خط انحرافی، اپورتوننیستی، نژاد پرستانه، ستون پنجمی، تسلیم طلبانه و خاینانه حزب نام نهاد حسین خاین و طرد "مائونیستهای سکتاریست و نژاد گرای افغانستانی" تحقق خواهد پذیرفت.

"مائونیستهای" طومار نویس در ادعای بی اساس شان مشخص نکرده اند که آن نمایندگان ساما کی ها بودند، در کدام کشور و در چه تاریخی و با کدام موقعیت سازمانی به روم رفته و در جلسه بن شرکت کرده و آن جلسه خائنین ملی را علناً حمایت کردند؟ و شما چگونه فهمیدید که آنها نماینده ساما هستند؟ و... اگر "مائونیست" هجویه نویس با یدک کشیدن اسم بی مسامیش، ذره ای " صداقت " میداشت و " ناصادق" نمیبود، باید آن " نمایندگان ساما" را که به روم و بن رفته و گردهمایی خائنین ملی را علناً حمایت کرده اند، دقیقاً با اسناد شناسائی میکرد و بعد با اسناد به آن اسناد آنها را با اسم و رسم و با هویت اصلی شان افشاء و رسوای عام میساخت تا "سپه روی شود هرکه در او غش باشد!"

آخر در این کار "مائونیست" های " ناصادق" ما چه رمزی نهفته است که خائنین ملی و تسلیم طلبان (منجمله استاد شان حسین خائن) را می شناسند، ولی از افشا کردن آنها سر باز میزنند و صرف به طرح مهملات می پردازند؟ این معما لابد از دو حالت خارج نیست: یا اینکه "مائونیست" های بی باور به ملت و میهن و عربده جوی وطنی ما شایعه پراکنی میکنند و با گرفتن پاچه دیگران گاه و بیگاه خود را مطرح میکنند، و یا اینکه عرق ملی ندارند و خیلی جیبوند و دهن پر آب.

و در مورد اتهامی دیگر: تا جاییکه تحقیق من رخصت میدهد، یکی دونفر سامایی به طور شخصی ونه به نماینده گی ساما، در جلسه " کمیته تدارک ضد تهاجم امپریالیستی" مشهور به جلسه فرانکفورت اشتراک داشتند. سامایی های حاضر در این نشست به دلیل حضور "صادق" و "خارنوال عتیق" و به میان آمدن پای حزب نام نهاد و رسوای "کمونیست - مائونیست" حسین خاین، به رسم اعتراض و خیلی اصولی و به جا آن جلسه را ترک کردند. تحریم جلسه فوق به وسیله سامایی ها نه به دلیل ماهیت ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی آن، درست برعکس به دلیل و اعتراض به حضور برخی عناصر خاین و مرتجع در آن جلسه صورت پذیرفت. اول خارنوال عتیق عضو سابق "ساو" کسی بود که چندین رفیق خود را در زندان با اعتراف خود تسلیم داد و خود نیز عضو خاد شد. در ارتباط همین موضوع افرادی را که عتیق لو داده بود در جلسه سازمان آوارگان در آلمان جنجال برپا کردند و عتیق از جلسه فرار کرد. دوم " صادق " نماینده حزب بدنام و آن جی او باز حسین خائن، کسی بود که در خیانت حسین به ساما، در تسلیم شدن به آی اس آی و در چنگیز بازی شریک جرم و همکار خیانت حسین بوده است. این خیانت مشترک شان پس از اشغال امپریالیستی وطن عزیز ما، تا زد و بند و دمسازی با امپریالیستهای اشغالگر، انجی اوئیسم و دریافت ملیونها دالر از CIA ، NED و سایر نهاد های امپریالیستی تا سرحد خیانت آشکار ملی تکامل یافت که "مائونیست" های " ناصادق" مغضوب در آن شریک اند و باید جواب بدهند. سامایی ها هرگز با چنین افرادی نمی نشینند، ولذا جلسه را به رسم اعتراض ترک کردند. این موضوع در بخش دوم این نگاشته به تفصیل بیشتر باز خواهد شد.

اما در باب " شرکت ساما ئی ها در انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی، ساختن حزب و ثبت نام آن و سرانجام گویاسهم گرفتن عاشقانه آنها از الف تا یا در پروسه شکل دهی رژیم مزدور کرسی" باید گفت که، اولاً به قول مردم روی دروغگو سپاه و ثانیاً :

ساما یک اصل دارد و آن اینست: **" بریده باد زبانی که در برابر تجاوز امپریالیسم خاموش بماند!"** این اصل زرین را مجید سکاندار ساما همپای خروش مسلسل رزمندگان سامایی در فردای تجاوز نظامی سوسیال امپریالیسم روس به کشور ما، در جدی ۱۳۵۸ ش در شبنامه " روس اشغالگر در سرایشیب رسوایی و تباهی" مطرح کرده و روی این اصل از جان گذشت. اگر کسی یا کسانی، چه در ساما و یا خارج از آن، در هر موقعیتی، امروز - چنانچه دیروز - در شرایط اشغال امپریالیستی کشور این اصل را نقض و زیر پا کنند، بدون تردید تسلیم طلب و مشمول این حکم شده و برده های زبان بریده ای بیش نیستند! حساب یک عده تسلیم طلب که در پی "خندشه دار ساختن مناسبات خصمانه مردم ما با دشمن عمده، اساسی و آشتی ناپذیر ما اند" ، از حساب اکثریت مطلق اعضاء، هواداران، کادرها و رهبران صدیق ساما و روندگان راه مجید جداست. هیچ شیاد و شعبده بازی نمیتواند انحرافات و خیانت تنی چند را به الف تا پای یک جمع انقلابی پاکباز تعمیم داده و با نفی عبث و مطلق و به شیوه نهیلیستی همه را به جرم گناهان ناکرده به شلاق محتسب ببندد. این شیوه برخورد طلبه "مائونیست" نژاد پرست در پهلوی خیره سری آنان، مبین عمق دشمنی و تداوم خیانت پارینه آنها به ساما و روندگان صادق راه مجید است.

واعظین منبر نشین "مائوئیست"! میدان های مبارزه در پیش است، کشور در اشغال و انقلاب آن هم ناتمام! بگذار در این میادین و کوران مبارزه انقلابی صداقت و جدیت انقلابیون واقعی و هم چنان چپ نمایی کاذب قافیه بافان "چپ" محک بخورد! بگذار مثل گذشته ثابت شود که کی انقلابی است و کی بیگانه با انقلاب!

در ادامه دشنام نامه "مائوئیستی" می خوانیم که: **"درین اواخر یکی از رهبران سابق ساما کتابی را تحت عنوان "افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی" بیرون داده که در آن تسلیم طلبی ملی و طبقاتی کاملاً تروریزه گردیده است."**

اولاً به "مائوئیست" خیره سر باید تفهیم گردد که عنوان کامل کتاب چنین است: "افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی - از تحمیل تروریزم تا صدور دموکراسی". ثانیاً مؤلف کتاب هموطنی به اسم "و. آبیژ" است که هیچگاه ادعا نکرده که یک سامایی است، چه رسد به رهبر ساما بودن. شما جوجه جاسوسها از کجا و چرا به اسرارناگفته پی میبرید، و با چه حقی میتوان چنین اسراری را، اگر احیاناً درست باشد، افشا کرد؟ این هم از کمالات "مائوئیست" های ماست که از سرکت آموزش در دبستان ISI نزد استادان بزرگ شان چون جنرال موسی خان پاکستانی و "رفیق ضیاء" (حسین خاین یا جمعه خان قره باغی) هنر استخباراتی کشف و معرفی افراد را فرا گرفته اند تا به کمک آن هویت و روابط سازمانی افراد را بدانند و برملا کنند. گفتنی است که این کتاب آنچنان مورد استقبال هموطنان ما قرار گرفت که پنج بار به نشر آن اقدام شد.

این کتاب با تحلیل های عمیقش از امپریالیسم و اهداف تجاوزکارانه اش به کشور ما و بادفاع اصولی، محکم و استوارش از جنبش چپ، به قول تعداد زیادی از خوانندگانش، کتاب روی میز انقلابیون کشور گشت. این استقبال شایان توجه خواهی خصوصیها، حسادت ها و کین توزی هائی را هم نسبت به کتاب برانگیخت و حملاتی را از آدرسهای دشمنانه و حسودانه باخود همراه داشت که پاسخهایی هم گرفت. بناءً حمله به محتوای کتاب نامبرده مسئله جدیدی نیست. یکی از خوانندگان کتاب فوق به اسم "نادر" قبلاً برداشت و پاسخ خود را در مقابل افتراآت "مائوئیست" های افغانستانی و رهبر "بورژوا - فئودال" آن به حیث "حجت الاسلام کمونیست" این "داروغه جرگه مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها" ارائه کرده است. هرچند این پاسخ در سایت آرپایی در بخش "کتاب" موجود است؛ ولی من به خاطر منطق قوی، پرعصبانیت و بحث زنده و مستدل آن، نوشته فوق را ضمیمه این نگارش ساخته و خواننده نکته سنج را در مورد جنگ مسلحانه و تشکیل ارتش توده ای که اینهمه بازیچه "مائوئیستهای" شعار نویس ما و سایر اپورتونیستها شده، به آن بحث در اخیر همین نوشته ارجاع میدهم.

چپ نمایی کاذب مشخصه اپورتونیست های حراف و لافزن است و برگ ساتریست تا بدان وسیله راست روی ذاتی و فلج مزمن و درمان ناپذیر شان را استتار کنند. این چپ نمایی کاذب حزب نام نهاد حسین خاین نقاببست تا چهره کریه و سیاه مزدوری آنرا به ISI و خود فروشی به CIA و NED امریکایی و بدینوسیله خیانت ملی رهبران آنرا بپوشاند. چپ نمایی کاذب جوجه مائوئیست های گزافه گوی و مفلوج سترعورتی است تا بدان وسیله چنگیزبازی، اپورتونیسم، درماندگی، چاکری ISI، رانده شدن از نزد بادر، هضم پول های دریافتی از NED و رشته های نامرئی شراکت با حسین خاین در خیانت به ساما و خیانت به کشور مستور بماند.

حزب بد نام باصطلاح کمونیست - مائوئیست به سرباندی حسین خاین در حالیکه مصروف خدمت به امپریالیستهای اشغالگر و زر اندوزی در بدل خیانت ملی است به خاطری شعارجنگ را سر داده و درچنین شرایطی مبارزه مسلحانه را شکل عمده مبارزه در کشور ما میداند که:

- تا از یکطرف دستور بادر اولی اش ISI تحقق یابد و هماهنگ با طالبان اتخاذ موضع کند.

- از جانبی با این قافیه بافی "چپ" و گزافه گویی، چند تا از جهان بی خبر را در "ریسم" گول زند.

- با این چپ نمایی کاذب به پندار خود ماهیت ضد ملی و ضد انقلابی اش را کتمان کند.

- پوتانسیال بخشی از جنبش انقلابی و توده های خلق را تضعیف و یا هدر داده از مبارزات داغ روز منحرف و در مسیر انحرافی سوق دهد.

ولی اینهمه نیرنگ بازی، ماهیت اصلی ضد انقلابی، مزدوری و خیانت پیشه گی رهبران آنرا از دید انقلابیون و عناصر آگاه افغانستان پوشیده نمی گذارد.

اسناد "کمیسیون تحقیق تسلیم طلبی در ساما" که "مائوئیستهای" خاین و دیده درای از صفحه سوم آن در چرند نامه ارسالی شان مثال می آورند، از جمله اسناد درون سازمانی ساما محسوب میشود و خود بیانگر آنست که ساما در برخورد به قضیه تسلیم طلبی برخوردی جدی داشته است. افشای این سند درون سازمانی به وسیله حسین خائن و تتی چند از حواریون "صادق" وی درین خیانت به دستور ISI یکی از آن مواردیست که ساما مهر خیانت ابدی را بر جبین سیاه حسین خاین و اصحابش زده است. افشای مکرر این سند به وسیله جوجه "مائوئیستها" در عین حال که گواهیست مکرر بر محکومیت تسلیم طلبی به وسیله ساما، خود سند نیست تازه دال بر محکومیت و خیانت مکرر حسین خاین و اصحاب عزام "مائوئیست" وی که در بخش دوم به آن می پردازم.

در همین ارتباط جا دارد مکتبی ولو مختصر به پدیده تسلیم طلبی در سازمانها و گروه های جنبش چپ انقلابی افغانستان، منجمله ساما در دهه هشتاد میلادی در جریان اشغال کشور به وسیله سوسیال امپریالیسم روس و جنگ مقاومت ضد روسی مردم ما بیافکنیم.

تعریف تسلیم طلبی:

قبل از اینکه وارد این بحث شوم قابل یادآوری میدانم که حسین خاین و شرکاء قبل از کنفرانس سرتاسری ساما هیچ شناخت، تعریف و یا تحلیل درستی از تسلیم طلبی نداشتند. حسین خاین برحسب وظیفه که از ISI پاکستان و اربابانش جهت تخریب ساما گرفته بود فقط شعار میداد و هیاهو راه می انداخت که در ساما تسلیم طلبی است. او هرگز نمی فهمید که تسلیم طلبی چه تعریف و چه معنایی دارد، پایه های سیاسی، ایدئولوژیک و زمینه های اجتماعی و طبقاتی آن کدام است و...

طبق پروتوکول های منتشر شده کنفرانس، مسئول یکی از حوزه های ساما در سفرش به واحد غرجستان، این مسایل را باز و تحلیل و تجزیه میکند. آنگاه است که صفوف غرجستان به نادانی حسین پی میبرند و او را وادار میکنند با تتی چند به همراه این مسئول حوزه به کنفرانس سرتاسری ساما برود. در تمام جریان بحث چندین روز کنفرانس روی پدیده تسلیم طلبی، حسین و کلیه نمایندگان واحد غرجستان فقط یک جمله به نوبت شان میگفتند: "ما نظر مسئول حوزه ... را تأیید میکنیم". تعجب خواهید کرد اگر بگویم که حال حسین و شرکاء همان مسئول حوزه... را که حرف حرف در دهان شان گذاشت، با بیحیایی و بی پاسی تمام "تسلیم طلب" میگویند. این دیگر از نظر شما خواننده عزیز واقعاً بر شرف خود پای گذاشتن نیست؟

و اما تعریف تسلیم طلبی:

در شرایطی که امپریالیستهای اشغالگر و ارتجاع بومی همدست آن در وجود حاکمیت استعماری، صف واحدی از دشمنان عمده و اساسی مردم ما را میسازند؛ هرگونه تلاش در جهت زدودن مرز میان مردم و صف دشمنان آن و هرگونه ارتباط غیر دشمنانه با آن تسلیم طلبی ملی و خیانت به منافع ملی است.

و یا "هرگونه سازش، ارتباط و همکاری با دشمن عمده و اساسی مردم ما و مزدوران حلقه به گوش آن به منظور درهم و برهم کردن مناسبات دشمنانه و آشتی ناپذیر ما با آن، تسلیم طلبی و در نتیجه خیانت ملی است."

"تسلیم طلبی به معنی نوعی از خودبیگانگی در درازای تاریخ با اشکال گوناگون و بنابر عوامل متعدد به وجود آمده است. تسلیم در مقابل دشمن به اشکال گونه گونه آن چه فکری، چه سیاسی - علمی و یا فرهنگی،

ریشه های تاریخی، سیاسی، فرهنگی، فکری و محیطی دارد" و در دو کته گوری تسلیم طلبی طبقاتی و تسلیم طلبی ملی بروز میکند.

"خلع سلاح فکری سازمان پیشتاز و ناامیدی اعتقادی آن، کوششی است که در طی قرون و اعصار استعمار و ارتجاع بدان پرداخته است. گاهی پیشتازان اجتماع به کلی مسخ میشوند و سر از گریبان استعمار میکشند، زمانی به عوامل پنهانی استعمار مبدل میگردند، وقتی هم با نفی ذات خود و بزرگسازای استعمار و ارتجاع مردم را از نگاه معنوی بی روحیه میسازند و یا اینکه در بیابان های گرم و سوزان آنها را به سراب "اندیشه های تازه" سرگردان میسازند. ولی در همه احوال نتیجه یکی است و آن اینکه وقتی سازمان پیشتاز از موقعیت فکری خود به نفع استعمار - ارتجاع و یا به نفع نیروهای دیگری که همراه اویند بگذرد، راه را برای تسلیم در مقابل این نیروها باز میکند و نقش تاریخی خود را که همانا واژگونی و ارونگی تاریخ این ملت است به طور کامل نمیتواند انجام دهد." (شهید رهبر: تسلیم طلبی در قلمرو مبارزه و بقاء).

تسلیم طلبی چه گونه ملی و یا طبقاتی آن، گرایشی است خطرناک که قلمرو های ایدئولوژی، سیاست و فرهنگ و عرصه مبارزه طبقات، نیروهای سیاسی، خلقها و ملل را متأثر میسازد. پیشینه این پدیده مخرب و هستی برانداز در تاریخ جوامع انسانی به قدامت منازعات گروهی و قومی، نزاع های طبقاتی، استیلا خارجی و جهان کشایی استعمار و امپریالیسم برمیگردد.

پس از کودتای روسی هفت ثور ۱۳۵۷ش خلقی - پرچمی ها در کشور ما، آحاد جنبش چپ انقلابی افغانستان که عمدتاً ترکیب طبقاتی روشنفکری و خرده مالکی داشتند، وارد تحرک ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی تازه ای شده و سازمانها و گروه های منسوب به آن علیه رژیم کودتا موضع گرفته و با اشغال افغانستان - در جنگ افغان با روس - به نسبت های مختلف وارد عرصه مبارزه مسلحانه شدند. این سازمانها و گروه ها عبارت بودند از: سرخا، ساما، رهایی، پیکار، ساوو اخگر و...

از آن میان سازمان آزادی بخش مردم افغانستان (ساما) به همت بخش عظیمی از جنبش چپ و برشانه های استوار زبده ترین کادرهای آن جنبش به طلایه داری رهبر خرد مند و انقلابی اش عبدالمجید کلکانی تأسیس و رهبری شد. ساما پس از تأسیس، جنگ بی امان و همه جانبه را علیه رژیم مزدور و ضد انقلابی کودتای ثور و ارباب سوسیال امپریالیستش اعلام داشته و فراخوان جبهه متحد ملی را به نیرو های ضد رژیم داد. ساما در شرایط آرام مبارزه سیاسی تولد نیافته و رشد نکرد، بلکه در بستر حوادث داغ سیاسی و جوشهای طبقاتی میلاد پرآوازش را اعلام داشته و قبل از اینکه گامهای اولیه استحکاماتی را بردارد، ناگزیر به مصاف دادن با حوادث توفانی شد. این توفان حوادث، مجید وسایر رهبران آگاه، مصمم و متعهد تراز اولش را از او گرفته و عده ای چپ نمای بی عمل و نیمه راه را نیز ناگزیر به ترک تعهد و ترک سنگر کرد. در نتیجه، خلاء رهبری ایجاد شده در سازمان در غیاب یک رهبری مقتدر انقلابی، به وسیله گرایش لیبرالی در شرایط الزامات جنگ آزادی بخش ملی، پر شد که خود زمینه ساز انحرافات بعدی، از جمله تسلیم طلبی در بخش معینی از سازمان (ساما) گردید.

ساما در رابطه با بروز تسلیم طلبی در ساحت خود و افشاء و طرد این پدیده شوم ازدامنش، در قبال خلق و جنبش انقلابی افغانستان جدی ترین، صادقانه ترین و بی باکانه ترین برخورد تئوریک و عملی را درمقایسه با تمام نیروهای دیگر جنبش کرد که نمونه اش را درهیچ سازمان دیگر نمیتوان دید. به نمونه هایش کوتاه اشاره میکنیم:

پس از بروز تسلیم طلبی در ساما در سال ۶۰ش و ضربه خوردن هیئت رهبری و کادرهای آن در تابستان همان سال، هیئت رهبری مؤقت ساما در حد توان مبارزه علیه این تومور خبیثه را در داخل سازمان آغاز کرد. انتشار مجدد "ندای آزادی" و نشر مقالات تبلیغی و ترویجی علیه تسلیم طلبی، هم درسطح کادرها و روشنفکران (تسلیم طلبی در قلمرو...) و هم به زبان عامه مردم (زنده باد آزادی مرگ برتسلیم طلبی) و بخش مقالات متعدد علیه تجاوز و اشغال، که میتوان آنرا کار در زمینه فکری دانست. هکذا تدارک و دعوت کنفرانس سرتاسری ساما در ماه عقرب ۱۳۶۲ش یک مثال از تلاش های جدی عملی - تئوریک ساما دراین

راستاست. کنفرانس پدیده تسلیم طلبی را در سازمان ساما ارزیابی کرده، عوامل درونی (ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی، طبقاتی، نظامی و...) و بیرونی (سوسیال امپریالیسم ودولت مزدور روس، امپریالیسم رقیب و ارتجاع بومی و منطقه ای همدستش) آنرا مشخص ساخته و طی قطعنامه نهائی کنفرانس در معرض نقد جنبش انقلابی کشور قرار داد. متعاقب آن محتوای کنفرانس در زمینه را در سطح درون تشکیلاتی و از طریق نشر مقالات تئوریک به منظور آموزش اعضای سازمان به بحث گرفت. مقاله مشهور تئوریک و آموزنده " تسلیم طلبی در قلمرو مبارزه و بقاء" را به منظور ارشاد اعضای سازمان و روشنگری در جنبش ملی - انقلابی در حلقات به مطالعه گرفت و به شکل جزوات نیز به نشر سپرد. ساما همچنان کمیسیونی را توظیف کرد که در رابطه با مسئله تسلیم طلبی از افراد تحقیق کند. حسین خاین که تا آنوقت رابطه اش با ISI آشکار نشده بود، و بنا برتمایلی که نشان داد، در رأس این کمیسیون منصوب شد. ولی او طی یک عمل خایانه این اسناد را به ISI و به اخوان داده و سپس بریده هائی از آنرا در پاکستان به طور علنی چاپ و نشر کرد. و سرانجام ساما با انجام عملیات انقلابی مسلحانه " بامرگ یا آزادی" و پخش اعلامیه سازمان، به ویژه در شمالی، با تسلیم طلبان به طور نهایی بریده و عده ای از نیروهایش را در کوهدامن از آن مغاک هولناک نجات داد و برای همیشه این لکه را از دامنش زدود.

و اما پدیده منحوس تسلیم طلبی مختص و محدود به ساما نبود، بلکه دامان سازمانها و گروه های دیگر جنبش انقلابی را نیز ملوث ساخته بود. ولی سایر سازمانها و گروه های منسوب به جریان چپ انقلابی کشور ما در دهه هشتاد و متعاقب آن که تسلیم طلبی از بطن و از دماغ شان سربرآورد، در مقابل آن چه برخوردی کردند؟

آیا سازمان رهایی دچار تسلیم طلبی نشد؟ حفیظ بهشتی و یونس اکبری کی ها بودند و چه کردند؟ آیا سازمان رهایی درین زمینه به مردم و جنبش انقلابی افغانستان چیزی گفته و سندی بیرون داده است؟

آیا دامان سازمان پیکار به گند تسلیم طلبی و خیانت ملی آلوده نگشت؟ همین حکیم توانای خاین که فعلاً در موشن آلمان خزیده پس از تسلیم شدن به خاد و ارتکاب خیانت به سازمانش، به راه و اندیشه انقلابی اش، آیا در تلویزیون پرچی ها در محکومیت انقلابیون کشور و بیراهه خواندن راه انقلاب و توهین کردن جنبش چپ زیر نام گروهکهای مائوئیستی حرف نزد؟ مگر او به دستور KGB و خاد کتاب ۴۳۸ صفحه ای "شکست استراتیژی مائوئیسم درافغانستان" را ننوشت؟ مگر او مجید را دزد و رهن نگفت؟ و ساما را مزدور پاکستان نخواند؟ ... بشنویم از زبان حکیم توانای خاین در کتابش که خاد آنرا چاپ و نشر کرد: "گروه مائوئیستی پیکار در جلسه موسس آن سوم جدی ۱۳۵۸ ش و تا پایان حیاتش موفق نشد تا برنامه و اساسنامه مشخص تدوین کند. گروه ابتدا برنامه گروه ناپود شده مائوئیستی "سرخا" را موقتاً پذیرفت. ولی این برنامه نتوانست وحدتی در گروه ایجاد کند... کار روی برنامه دیگر نیز بنابر ماهیت التقاطی مائوئیسم، سطح نازل تئوریک رهبری و... متوقف شد. . . دریک چنین وضعی تشتت درحال افزایش بود. تجمع نظرات تئوریک مائوئیستی، تروتسکیستی و شئونیزم افغانی زمنیه مساعدی بود برای شناخت مائوئیسم در گروه "پیکار" پس از انشعاب در ماه حمل ۱۳۶۰ ش درجریان بحث پیرامون مشی گروه "پیکار" تصمیم اتخاذ شد مبنی بر اینکه دلایل متفق و روشن برای کاربرد واژه ساخته و پرداخته مائوئیستها "سوسیال امپریالیزم" در مورد اتحاد شوروی وجود ندارد. بناءً تا آنگاه که تحقیق همه جانبه روی این مسئله صورت نگرفته از کار برد آن در مورد اتحاد شوروی جلوگیری شود... در گروه پیکار وضع خاصی به میان آمده بود طوریکه دو راه در برابر آن وجود داشت اولاً: پشتیبانی از انقلاب ثور یعنی برگشت کامل از مائوئیسم. ثانیاً: پراگندگی و انحلال گروه. هر دو امکان با وزن مساوی مطرح بود. (مقدمه وص ۴۳۵)" اما سازمان پیکار در مقابل این بدترین نوع تسلیم طلبی ملی و خیانت حکیم توانا، به جنبش انقلابی کشور ما چه سند سازمانی ارائه کرده و در کجا آن خیانت آشکار ملی را محکوم کرده است؟

همین طور مگر از درون سازمان ساوو تسلیم طلبی سر برنیآورد؟ داکتر عبدالرحمن و معلم معشوق پروانی و عتیق خارنوال از اعضای ساوو در گنداب تسلیم طلبی طبقاتی و ملی غرق شدند که اولی معدوم شد و دومی تا همیندم کمر بسته اداره مستعمراتی کرسی و ۱۰۰۰ اشغالگران امریکانیست که تسلیم طلبی طبقاتی خود

را تا تسلیم طلبی ملی امتداد بخشید و سومی هم اکنون بدون خجالت باز ادای انقلابی در می‌آورد. ولی " ساوو" تا حال در زمینه چه موضع گرفته و به جنبش انقلابی کشور چه گفته است؟

به یاد داریم قافیه بافان اخگری خزیده در لجنزار های غرب را که دیروز شرکت انقلابیون در جنگ آزادیبخش ضد سوسیال امپریالیسم روس و مزدوران بومی اش (خلق و پرچم) را ارتجاعی میخواندند تا بدینوسیله درماندگی شان و در عین حال غنودن شان را در " زیر سقف های مه آلود" و پر عافیت غرب توجیه تئوریک کنند. امروز که برخی از اینان به نوکران زرخرید، بی مقدار و رضاکار حاکمیت استعماری امپریالیسم جنایتکار امریکا و ناتو مبدل شده اند، کجاست سازمان اخگر و آن "چپ" های قافیه باف با " کبر کمونیستی" و پاسخ شان...

گذشته از تسلیم طلبی ملی و خیانت باند رهبری حزب نام نهاد کمونیست - مائوئیست به سرbandی ارباب حسین خاین، آیا " اعضای کمیته مرکزی و اعضای بلند پایه آن حزب" در مسابقه خیانت و زراندازی با "ارباب حسین" ، در سالهای ۲۰۰۷-۲۰۰۶ به گودال تسلیم طلبی ملی نغلطیدند؟ "مائوئیست" های هرزه نویس اینبار نیز جرئت افشای تسلیم طلبان را ندارند و آن تسلیم طلبی آشکار ملی "اعضای کمیته مرکزی و اعضای بلند پایه حزب" کمونیست - مائوئیست را با لکنت زبان صرف "همکاری با دولت کرزی" عنوان میکنند. بشنویم از زبان خودشان: "... نتیجه این شد که آنها (اعضای کمیته مرکزی و اعضای بلند پایه حزب) بروند و با دولت دست نشانده کرزی همکاری کنند". این لکنت زبان و محکوم نکردن رفقای دیروزحزبی و تسلیم طلبان امروزی، میرساند که زیر کاسه " مائوئیست های افغانستانی" ما نیم کاسه ای هست و آن "رفقا" در مورد اینان گپ هایی در سینه دارند که نباید افشا شود. ورنه حقیقت تسلیم طلبی ملی آن "رفقا" مثل روز روشن است و...

این بود جریان شیوع مرض مهلک تسلیم طلبی بر پیکر سازمانهای جنبش چپ کشور از دهه هشتاد میلادی بدینسو و در عین حال نحوه برخورد جدی و یا عدم برخورد هر سازمان در مقابل این پدیده مخرب که به اختصار بدان پرداخته شد. این پدیده هستی برانداز هرچند در مواردی ضربات کاری ای بر پیکر سازمان های مربوطه وارد کرد، ولی ساما به طور قاطع به آن برخورد و آنرا مهار کرد. اما در مواردی هم به شکل لجام گسیخته آن، تسلیم طلبی ملی تا سطح مشی رسمی سیاسی ارتقاء یافت، مثل حزب کمونیست (مائوئیست) به رهبری ارباب جمعه خان (حسین خاین) که هم اکنون نیز در مرداب آن دست و پا میزند.

"مائوئیست" های بی آرم در ادامه افتضاح نامه ارسالی شان به "بابا" از "به زانو در آمدن" سامایی ها در کوه دامن، کوه صافی، اندراب و شولگره مزار ابلهانه با سرور زایدالوصفی به رقص و پایکوبی پرداخته اند. این شیوه شناخته شده "پست فطرت" هاست که با وقاحت ویژه شان در مرگ و از پا در آمدن انقلابیون سامایی، به سبب خیانت خود در ساما به رقص و شادی بپردازند. این مبین دشمنی شان با انقلاب و تعلق شان با کمپ ضد انقلاب است.

نامه نویسان ابلهانه میپرسند که "آیا ساما با خلق و پرچم چه امروز، چه دیروز از نظر ایدئولوژیک یا سیاسی « تضاد انتاگونیسم » دارد؟" اولاً باید اجد خوان "مائوئیست" را تصحیح کرد مبنی براینکه " تضاد انتاگونیستی" شکل درست آن است و کلمه انتاگونیستی پس از تضاد می آید. ثانیاً تضاد و انتاگونیسم ساما با خلق و پرچم از لحاظ ایدئولوژیک، سیاسی و عملی درج اسناد ساما بوده و در عماکرد مبارزاتی آن بازتاب یافته و اظهار من الشمس است. درین باره هیچ شعبده باز "مائوئیست" و غیر آن را یارای کتمان کردن حقایق مسلم نیست. اگر طلبه کرام "مائوئیست" از سطح اجد خوانی بالا رفته بودند، میدانستند که نفی عبث و مطلق با الفبای فلسفه مارکسیستی و میتود دیالکتیکی در تضاد است. در آنصورت، آنها نمی بایست با فحاشی و قیل وقال آفتاب را به دو انگشت بپوشانند. این حقیقت است که در میان سازمانها و احزاب انقلابی دنیا علیه رویزیونیسم خروشی، اولین سازمانیکه "سلاح انتقاد" را به "انتقاد سلاح" ارتقاء داد ساما بود. ساما از این موضع آتش به جان رویزیونیست ها و سوسیال امپریالیستها ی روسی و مزدوران بومی خلقی - پرچمی شان زد.

ابجد خوانان "مانوئیست" در ادامه مهمل گویی شان چه دُرسته اند! به این عبارت شان توجه کنید: " هیئت حاکمه ملت پشتون". بیچاره "مانوئیست"! بهتر بود به جای مهمل گوئی و جعل حقایق، وقت گرانبهای تانرا صرف فراگیری ترمینولوژی جامعه شناسی علمی کرده و یک کمی درمورد تکامل اتنیک جوامع انسانی در کنار ساختار طبقاتی آن و اشکال تاریخی این تکامل می آموختید تا تمیز مقولات بدیهیه جامعه شناسی مثل " ملت " و " ملیت " برای تان میسر میشد.

از آنجا که طومار جعل اکاذیب "مانوئیستی" بسی طویل است؛ ظرف این نگارش هم کوچک و وقت و حوصله خواننده هم محدود، ناگزیر باب این بحث را در همین جا بسته و میروم به بخش دوم این نگاشته.

دوم - شناخت " حزب کمونیست - مانوئیست " حسین خاین و "مانوئیست های افغانستان"

حسین خاین سابقه عضویت در جنبش اسلامی دارد، آنهم از نوع تکیه خانه ای و خمینیست آن. او به دستور خمینی و ارضای حس جاه طلبی و شهرت طلبی اش حاضر به ارتکاب هر عمل شنیع و هر جنایتی بوده است. او در زمان جمهوری داوود خان به نام پرچمی و به جرم پخش شینامه پرچمیها در قندهار زندانی بوده که با کودتای ثور از زندان رها میشود و به جای خود غلام بهاءالدین خان قوماندان امنیه قندهار را که به او گفته بود "اوه هزاره چی سر پشکل ایستاده و سیل دنیا را میکنی" به زندان انداخت و همان جمله را برایش یاد کرد. او پس از کودتای ثور ۱۳۵۷ ضمن ترفند محیلانه ای، با اظهار ندامت از گذشته اش از طریق رفقای غرچستان به جمع رفقای مجید جذب شد تا او را در پروسه آدم ساز آموزش و تربیت انقلابی بگذارند و آن آلودگی ها و زنگار را از وجود وی بزدایند. ولی فرصت چندانی به این کار میسر نشد. او مدتی در بخش غرچستان ساما کار کرده، ولی بالاخر درگیریها و برخورد های مسلحانه با مزدوران نصر و سپاه ایران راهی کوئته پاکستان شد. موصوف با آن سابقه ننگین، با آن چنگیز بازی افراطی و با آن شیعه گری مفرط و پرچمی گری رسوا، ضمن ابراز اعتقاد دروغین به (مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون) و اعلام وفاداری فریبکارانه به راه و برنامه ساما، ولی در واقع تخریب از درون، سرانجام در کوئته بلوچستان طی سالهای ۶۳-۱۳۶۲ از طریق جنرال موسی خان مخفیانه به استخدام ISI پاکستان درآمده و نطفه خیانت دیگری در وجود او و معدود همراهانش بسته شد. وهم اکنون نیز با ارتقاء رتبه در خدمت NED و CIA قرار دارد. اگر باور ندارید خود مستقلانه تحقیق کنید.

و اما در جانب آی . اس. آی پاکستان:

جنرال موسی خان کی بود؟ جنرال موسی خان یکی از جنرالان ارتش پاکستان، یکی از رفقای نزدیک جنرال ایوب خان و خودش از جمله مؤسسين و رهبران سازمان استخبارات نظامی پاکستان (ISI) بود. موصوف از لحاظ قومی به هزاره های مهاجر زمان امیر عبدالرحمن خون آشام، مقیم کوئته بلوچستان تعلق دارد. جنرال موصوف پس از تقاعد از ارتش و ISI، سالها به حیث گورنر (والی) ایالت بلوچستان پاکستان ایفای وظیفه کرده است.

پس از تجاوز نظامی سوسیال امپریالیسم روس به کشور ما در دسمبر ۱۹۷۹ و قرار گرفتن افغانستان در محراق توجه جهانی، امپریالیستهای رقیب روس و ارتجاع منطقه با پول، سلاح و مشاورین سیاسی و نظامی به پاکستان سرازیر شدند. قلمرو پاکستان برای آنها و نیروهای ارتجاعی بومی به حیث پشت جبهه از اهمیت زیادی برخوردار گردید. از این کشور بود که احزاب اسلامی تندرو و "معتدل" چندی به منظور تسجیل رهبری نیروهای ارتجاعی بر جنبش مقاومت خود جوش رومی مردم ما و مهار کردن آن، با امکانات وافر مادی - تسلیحاتی مونتاز شده و به داخل افغانستان گسیل شدند. آی. اس. آی جهت تامین کنترل خود بر جنبش مقاومت مردم ما، جنرالهای سرسپرده اش را از ملیت های پشتون و هزاره در راس اداره کمکهایی نظامی ولوژستیکی به افغانها قرارداد. مانند جنرال موسی خان، جنرال حمید گل و...

به موازات این، به منظور نفوذ در مناطق مرکزی افغانستان که به اثر فاکتور مذهب تشیع عمدتاً ساحه نفوذ ایران به وسیله نیرو های مزدور " نصر " و " سپاه " و یا قسمی تحت نفوذ سران قومی و متنفذین محلی بود، دولت پاکستان توجه جدی ایرا مبذول داشت. بدین منظور سازمان استخبارات نظامی آنکشور (ISI) جنرال موسی خان هزاره کویته وال را به دلیل تعلق قومی وی و ملاحظات زبانی - فرهنگی بدین مأموریت گماشت. اولین اقدام جنرال موسی خان دراین راستا ایجاد " تنظیم نسل نو هزاره " با رهبری و تمویل مالی ISI بود. ایدئولوژی رسمی این تنظیم را چنگیز بازی و تأکید بر اصالت مغولی هزاره های افغانستان میساخت. براین مبنا آی اس آی عده ای از منحرفین تشنه قدرت و ثروت و دمساز با منافع آزمندانۀ بیگانگان را دراین تنظیم گرد آورد. آنها تمثال چنگیز خان را برافراشته و به عنوان پدر معنوی جامعه هزاره در مقابل آن ادای احترام کرده و هر ساله یک روزی را به عنوان روز تولد او جشن گرفته و به اعضاء کارت عضویت دادند.

بدینوسیله، حسین خاین و حواریون او منجمله " کمونیست های مائونیست " ناصداق امروزی که اولویت های فعلی شان نه از " بسیج ضد اشغال افغانستان " ، بلکه از راه اندازی جدال بیمورد در درون جبهه ضداشغال در دکان های انترنتی تعیین میشود، با برافراشتن علم چنگیز خان و ایدئولوژی نژاد پرستانه مغولی و سجده در مقابل تمثال چنگیزخان، در تار عنکبوتی ISI گیر کرده و با جاسوسی به بیگانه مغرض و آزمند، به مادر میهن خیانت ورزیدند.

خیانت حسین و شرکاء "مائونیست" به ساما:

حسین خاین و شرکای جرمش پس از تماس گیری و تعهد گذاری با مسئول (آی اس آی) جنرال موسی خان، مدتی در ساما ماندند تا در فرصت مقتضی آن سازمان را به عنوان نیروی مستقل ملی - انقلابی ضربت بزنند. از آنجاکه حسین خاین به همه امکانات، ظرفیت ها و تشکیلات مخفی ساما در داخل کشور دسترسی نداشت، طبق برنامه و دستور آی اس آی به امکانات مادی - انسانی ساما در پاکستان دستبرد زده و مواد مورد علاقه آی اس آی را تحویل آن سازمان جهانی داد:

- سپردن اسناد " کمیسیون تحقیق تسلیم طلبی درساما " به آی اس آی و اخوان در پاکستان و نشر علنی آن.

- دزدی و غصب صندوق مالی ساما با همه دار و ندارش.

- غصب ماشین های چاپ و وسایل طبع و نشر ساما.

- فروش تعدادی سلاح بخش غرجستان ساما حین اشغال کشور.

- لو دادن اعضاء بخش غرجستان ساما و دیگر سامایی های مقیم پاکستان به جنرال موسی خان وجواسیس دیگر

متعاقب افشاء شدن این اعمال خابنانه حسسین خاین و شرکاء، جلسه مشترک مرکزیت و کادرهای ساما این اعمال شنیع حسسین خاین و شرکای جرمش را درحکم خیانت دانسته و طی اعلامیه ای، داغ ابدی خیانت را بر جبین حسین و یارانش حک کرد. هکذا، بخش غرجستان ساما هم طی نشستی اعتراضی و طی اعلامیه رسمی جداگانه این خیانت حسین و حواریونش را به ساما جداً محکوم کردند. در نتیجه این خیانت، حسین در ساما لقب شایسته خاین را کسب کرد و رسماً از ساما طرد شد. او تا ابد به نام حسین خاین نامیده خواهد شد و سزاوار آنست.

هدف ISI از ایجاد " حزب کمونیست " و بعداً " کمونیست - مائونیست افغانستان " به رهبری حسین خاین در نقش ستون پنجم ISI و آز آنطریق در دوره اشغال امپریالیستی کنونی کشور ما درخدمت به CIA، تسخیر دژ

از درون بود. موازی با قدرت رو به رشد و سلطه همه جانبه "تحریک طالبان" در افغانستان، ISI مخلوق دیگر خود، "حزب کمونیست - مائوئیست" حسین خاین را نیز حفظ و حمایت کرد.

اما، پس از فروپاشی حاکمیت ارتجاعی و مزدور طالبان و تجاوز امپریالیسم امریکا و ناتو به کشور ما، نقش پوشیده و ستون پنجمی این حزب و رهبر آن حسین خاین دیر نمانده و بالآخر جنگ و دعوی درون حزبی بر سر تقسیم و ترکه ثروت های افسانوی بهای خیانت، انشعابات مکرر و افشاگری های بیرونی در مورد ماهیت ضد ملی و ضد انقلابی باند رهبری این حزب، حزب نامبرده و رهبران "بورژوا - فنودال" آن در نقش خادمین کمر بسته اشغالگران امپریالیست، در جایگاه تسلیم طلبان و خاینان ملی آشکارا احراز مقام کردند.

انشعاب بزرگ سال ۱۹۹۷ در "حزب" شان، انشعابهای پیاپی سالهای ۲۰۰۶، مارچ و دسمبر ۲۰۰۷ از جمله "سرتقسیم به هم جنگیدن" بود که با رنگ و لعاب ایدئولوژیک - سیاسی توجیه شده تا نیت ثروت اندوزی و انگیزه اقتصادی عناصر منشعب و مغضوب "مائوئیست" کنونی و نقش پای آنان در خیانت مشترک با ارباب حسین خاین پوشیده بماند.

در ذیل چند نمونه ازین افشاگری قسمی و نه کلی عناصر مطرود "مائوئیست" از بدنه "حزب کمونیست - مائوئیست" حسین خاین را از متن قطعنامه و اعلامیه شان می آورم:

"مائوئیست" های "ناصادق" ما پس از رانده شدن از بارگاه بادار در قطعنامه شان از خیانت "صدر حزب رفیق ضیاء" چنین گزارش میدهند: "حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان یکی از بزرگترین سازمانی [صحیح آن سازمان هایی] هست که بطور متشکل و سازمانیافته پروژه های NED را از طریق اروپا و کانادا و [امریکا] قرارداد بسته و عملی میسازد. سطح بالای این حزب از تمام زد و بند با NED و دستگاه های اطلاعاتی امپریالیستها [مثل CIA، MI6 و...] اطلاع داشته و به سطح پایینی حتی فرصت سوال کردن را نمی دهد که چطور امپریالیستها ازین مسئله که آنها رهبران یک حزب کمونیست اند - به هنگام اعطای ده ها میلیون دالر - بی خبر باقی میمانند؟". "حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با پروژه های میلیون دلری اش [از CIA، NED و دیگران] در فرونشاندن آتش انقلاب خواهی توده ها شریک اعمال ویرانگرانه امپریالیستها میباشد".

در مورد دیگر اعلامیه نویسان برده صفت، متوهم و فریب خورده "مائوئیست" در مارچ ۲۰۰۷ در "اعلام عدم اعتماد" شان به رهبری و "صدر حزب رفیق ضیاء" اعتراف میکنند که: "ما بیشتر از یکدهه با کسی که [خود را] رهبر حزب میگفت، ارتباط داشته و در طی اینمدت تمام ضوابط و روابطی را که او به ما میگفت انجام داده و ... اکنون شک ما به یقین مبدل گشته که نخست حزبی به معنی واقعی کلمه وجود داشته باشد و اگر احياناً چنین چیزی باشد، فعالیت در آن دیگر کار برای پیشبرد امر انقلاب و جنبش کمونیستی، رهایی خلق افغانستان از اشغال امپریالیستی و بیداد سگان زنجیری آن نیست". "ما تا کنون در مورد آن به این امید که او بر میگردد و اشتباهاتش را نقد میکنند... رسماً حرکتی انجام نداده بودیم. ما حالا می بینیم که این امید بیشتر یک توهم خوشبینانه بوده تا یک امید استوار بر منطق واقعیتها". "تصور نادرست دیگری که ما تا این مدت داشتیم این بود که بنظر ما رهبران این حزب واقعاً کمونیست اند و علم انقلاب را خوانده و به آن ایمان دارند". "منافع آنها در حفظ نظام تحت اشغال امپریالیسم و فرمانروایی ارتجاع نهفته است تا در سرنگونی آن. آنها در حالت اشغال افغانستان و اسارت خلق بیشتر پول درمیآورند". "رفقای کمونیست ما که در رده های این حزب... ازین انحرافات آگاه اند...، در مقابل بدعتی که جنبش کمونیستی کشور را نابود میسازد، سکوت میکنند".

"ما به کمونیستهای دنیا در وجود "ریسم" نگاه میکردیم. ما امیدوار بودیم که آنها به حقایق جاری جنبش کمونیستی افغانستان توجه کنند. ولی نماینده "ریم" از رهبر حزب پشتیبانی کرد... نتیجه این شد که آنها [اعضای کمیته مرکزی و اعضای بلند پایه حزب] بروند و با دولت دست نشاندۀ کرزی همکاری کنند".

"سرانجام متوجه شدیم که کمونیستهای حقیقی افغانستان تنها و تنها اند و جز به نیروی لایزال خلق افغانستان به هیچ جای دگر نباید چشم امید ببندند. به پیش در راه تاسیس حزب کمونیست افغانستان!"

این قطعنامه نویسان ناصادق و جبون "مائوئیست"، ضمن برشمردن اعمال خاینانه رهبران و به ویژه "صدر حزب"، حق استادی را به جا آورده و از اطلاق کلمه مناسب خیانت به آنها و به خصوص به استاد شیداد شان در صدر حزب جداً اجتناب میورزند. بدینوسیله آنها میگویند تا بند ناف "مائوئیستهای افغانستانی" همچنان با ناف حزب مادر وصل بماند، تا پل بازگشت در عقب شان فرونریزد و در "روزگار وصل" از روی آن بازگشت کنند. قطعنامه نویسان "مائوئیست" با وجود اندک رنجی و گله گذاری با استاد، هنوز هم امیدوارند که استاد با ملاحظه هم کیشی و هم نژادی، در مقام عظمای رهبری حزب از سر خر جاه طلبی پایین شده و در خوان رنگین یغمای امپریالیستی "سهم روباه" را به رسمیت بشناسد تا مصلحت جانبین عملی گردد، تا ناگفته ها در سینه محفوظ بماند! سفاقت حضرات "مائوئیست" ما مانع میشود تا آنها بدانند که ماهیت اینهمه سیاست های آشکار خاص ضد ملی و ضد انقلابی "حزب کمونیست - مائوئیست" چیست و میگذارند که عواقب این "سیاست های خاص را که [رهبری این حزب] تعقیب میکند، آینده روشن بسازد". نزد اینان گویا هنوز هم گاو قِصیر است.

عالیجنابان قطعنامه نویس! با دریغ که کمی دیر جنبیدید و کار از کار گذشته است. استاد تان حسین خاین "حزب کمونیست - مائوئیست" را در جاده یکطرفه آفتقر به پیش رانده است که امید واهی و توهم تان برای برگشت شان ناممکن شده است. پس بیهوده خود را زحمت ندهید.

از ورای توهم خوشبینانه و امید واهی اعلامیه نویسان فریب خورده "مائوئیست" مستفاد میشود که سوء نیتی در کار است. اینها بدین باور اند که رهبر حزب طی این مدت هیچ خلافی نکرده و فقط اشتباهاتی از وی سر زده است؛ در حالیکه پیشینه سیاه و ننگین صدر حزب، جاسوسی اش به ISI، خیانتش به ساما و خیانت و تسلیم طلبی ملی جاری وی واضح و آفتابی است. چنین می نماید که دنباله روان صادق ولی مغرض حسین خاین خود را آگاهانه به کوچه حسن چپ میزنند و صداقت و شهادت اخلاقی بیان حقایق را ندارند.

این پیروان کر و کور دیروز خط امام شان "حسین" و ناقدین عامیگر، ناپیگیر و ناصادق کنونی وی اگر فرق بین "بدعت" و "خیانت" را نمی دانند، دلیل بر سفاقت شان است. اگر آگاهانه خیانت را بدعت معنی میکنند، دیگر دلیل بر غرض و مرض شان تلقی میشود. اغماض و سکوت چندین ساله آنها در مقابل "اولی الامر" و زدودن خط قرمزین بین "اشتباه" رهبر و خیانت وی میرساند که این اصحاب کرام "مائوئیست" اعلامیه نویس نیز بر سر سفره با جناب عالی سیر خورده اند و از فرط بوی بد آن نمیتوانند دهان بگشایند!

این "مائوئیست" های اعلامیه نویس پس از تحمل خفت و خواری ناشی از انتظار دردناک و طولانی امید بستن به وساطت "مرجع تقلید"، سرانجام متوجه شده و دریافته اند که کمونیست های حقیقی افغانستان تنهای تنهایند! امید این تجربه دردناک - به قیمت قربانی شدن "مائوئیست" های فریب خورده ما - درس عبرتی باشد برای همه آنانیکه از "مراجع تقلید" بیرونی دستور گرفته، با مغز دیگران فکر میکنند و کورکورانه، بدون تعقل و برده وار آنها را به اجرا می آورند که سرانجامش ننگ، افتضاح و خیانت است!

در حالیکه جنبش چپ انقلابی و خلق ستمدیده افغانستان خیانت های آشکار و اثرات زیانبار اولین تجربه "مائوئیستی" را به عنوان یک جریان فکری - سیاسی، مؤدل تشکیلاتی و اسلوب کار آزمون شده در وجود باصطلاح "حزب کمونیست - مائوئیست افغانستان" به زعامت حسین خاین در اختیار دارند، اینک بار دیگر یاران و شرکای جرم دیروزی، ولی منتقدین دروغین امروزی او میخوانند تا مردم و جنبش انقلابی افغانستان یکبار دیگر آزموده را بیازمایند!

آقایان "مائوئیست" حزب ساز! اینروزها شما پس از رانده شدن از بارگاه بادار، از فرط بیکاری و کساد بازار، با بوالهوسی روشنفکرانه امر سترگ ایجاد حزب کمونیست را در شعار، اینقدر بازیچه خود ساخته اید. شما که در همان خط ایدئولوژیک - سیاسی و قالب تشکیلاتی آزمون شده و ناکام، شعار ایجاد حزب

کمونیست را سر می‌دهید، آیا گفته می‌توانید که در همان قالب، تفاوت اساسی این حزب ادعایی شما با حزب رسوا و بدفراجم "کمونیست - مائوئیست" استاد تان در چیست؟ در صورت رسوایی و شکست معنوی چنین حزبی در یک کشور، چه ضرورتیست به ایجاد حزبی دوم در همان خط و مؤدل؟

نِد (NED) چیست و چه برنامه ای دارد؟

" بنیاد ملی دموکراسی" یا " The National Endowment for Democracy (NED) " یک سازمان دولتی امریکایی موازی با CIA است. این سازمان در اوج جنگ سرد در سال ۱۹۸۳م به وسیله قهرمان امریکایی جنگ سرد "رونالد ریگان" در واشنگتن ایجاد شده و از ابتدا تا حال بودجه آنرا دولت امریکا می پردازد. این سازمان سالانه در حدود یک هزار مورد " کمک " اقتصادی به پروژه های NGO در بیشتر از نود کشور جهان را تأمین میکند. تأمینات مالی نِد برای NGO ها منجمده در افغانستان به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم از طریق چهار نهاد مشابه امریکایی تمویل کننده مثل: (Soliderity Centre) ، (CIPE) ، (IRI) و (NDI) صورت میگیرد. قابل تذکر است که "بنیاد ملی دموکراسی" یک نهاد شدیداً ضد کمونیستی بوده و در هر کشور اولویت های کاری خود را به عنوان پیش شرط تأمین مالی NGO ها بالای شان می قبولاند. در مجموع، ماموریت NED و هدف حاتم بخشی آن عبارت است از رشد و اشاعه دموکراسی لیبرال و در کل لیبرالی ساختن حیات اقتصادی و سیاسی کشور های پیرامونی از طریق ایجاد و تقویه احزاب بورژوایی، نهاد های جامعه مدنی، نهاد های انتخاباتی، بازار آزاد ، حمایت از جامعه بازار و اغوای خلقهای ناآگاه در مورد ماهیت نظام سرمایهداری امپریالیستی و کتمان اهداف غارتگرانه آن و غیره.

در کشورهای قبلاً "سوسیالیستی" و یا در پیوند با این کشورها کمونیسم و ارزشهای نظام کمونیستی آماج فعالیت مخرب بنیاد امریکایی NED را میسازد. در کشورهایی مثل افغانستان و عراق که در اشغال امپریالیسم امریکا اند، هدف بنیاد NED علاوه از پیشبرد اهداف و فعالیتهای پیشگفته در فوق، تلاش در قبولاندن (Status Quo) یا حالت اشغالی این کشور ها و تحمیل حاکمیت استعماری در ذهن و دماغ توده های ملیونی نیازمند این کشور ها و به ویژه جوانان بی سرنوشت و بی آینده آنان است.

در افغانستان NED در وجود "حزب کمونیست - مائوئیست افغانستان"، رهبران و سردسته آن حسین خاین مشهور و چندین NGOی تاراجگر ساخته و مربوط این حزب و دیگران، جال عنکبوتی خود را برای شکار جوانان بی روزگار و فقر زده کشور ما گسترده است.

در آغازین روزهای اشغال کشور ما به وسیله امریکا و ناتو، به منظور شکستن روحیه رزمجویانه مردم افغانستان در مقابل تحمیل سلطه خونین استعماری و دمسازی مردم با آن، نهاد های مختلف استعمار امپریالیستی در کشور ما به کار افتیدند. به موازات حضور ارتش های اشغالگر و سازمانهای اطلاعاتی امپریالیستها و در پیشاپیش شان امپریالیسم امریکا، جهت تحقق اهداف پیشگفته، خواستندسازمانهای مختلفی را همچون NED ، USAID و OXFAM وسایرین با خیل مشاورین و مبالغ هنگفت دالر و یورو به کشور زده ما گسیل داشته و شبکه عنکبوتی شانرا برای شکار مردم ما بگسترند. در نتیجه، در مدت کوتاهی موج وسیعی از "انجی اوئیسم" ساخت کشور اسیر ما را درنوردید.

"حزب کمونیست - مائوئیست افغانستان" به رهبری حسین خاین یکی از جلو داران این حرکت سودجویانه و خاینانه انجی اوئی کشور محسوب میشود. از همان آغاز کار، ISI با ضمانت "اهلیت" رهبران و کادرهای این حزب، آنان را به NED و CIA معرفی کرد. در نتیجه، رهبران این حزب از برکت تضمین و دوستی دیرینه با ISI ، اقبال دریافت پروژه های چندین ملیون دالری را نصیب شدند. آنها با ایجاد چندین NGO در بخش های مختلف به وسیله اعضا، تعدادی پروپوزال (طرح پیشنهادی) را به سازمان مادر (NED) و

سازمانهای پیشگفته دختر آن سپردند. با وجود چنین تضمین قوی ای از اهلیت شان، منظوری مقامات عالیّه مؤسسات دوتر یا تمویل کننده را دریافت داشته و به زودی کار شان بالا گرفت.

علی الرغم افشاگری نسبی "شاگردان نادان" و "صادق" حسین خاین در مورد انجی اوئیسیم و تسلیم طلبی استاد و بلند شدن تعفن آن، رهبران حزب آگاهانه و مصمم بدون توجه به این مزاحمت ها و گند رسوایی خیانت شان، به راه ترسیم شده در راستای تحقق و جا افتیدن حاکمیت استعماری در کشور ما ادامه میدهند.

یکی از این ان.جی. او های خاین، فاسد و تاراجگر مربوط به "حزب کمونیست - مائوئیست افغانستان"، NGO ای است که به نام ومسئولیت "انجنیر سید جاوید" (کادر سابق سازمان پیکار و کادر فعلی حزب حسین) به ثبت رسیده و شخص موصوف در رأس آن قرار دارد. عایدات سالانه این NGO سربه ده ها ملیون دالر میزند. طبق معلومات دقیق از منابع مؤثق وزارت پلان اداره مستعمراتی کرزی، بودجه یک سال آن (ان.جی. اوی سید جاوید) ۲۳ ملیون دالر امریکایی ثبت دفتر آن وزارت بوده است. مزید بر این، حزب حسین خاین چندین ان.جی. او دارد و از کانال های مختلف در بدل خیانت ملی و خدمت به اشغالگران امپریالیست، چنین گنجی را فراچنگ آورده و رهبر بورژوا - کمپرادور خاین آن با شرکای جرمش به قارون های زمان بدل شده اند.

(سازمان انقلابی افغانستان) در نوشته جالب تحقیقی و معلوماتی تحت عنوان « تحلیل طبقات جامعه افغانستان» منتشره جدی ۱۳۸۸ در مورد ماهیت و اهداف این NGO های تاراجگر چنین مینویسد: "در افغانستان بالاترین درآمد را ان جی اوها دارند و «هیچ انجی اونی نیست که دم آن زیر پای جاسوسان غربی نباشد». در افغانستان حدود ۱۹۵۰ ان جی او رسمی می باشد که تمام آن ها پُراز دزدی و فساد است. مسؤلان آن ها همه بلا استثناء در خدمت پیاده نمودن اشغال کشور ما قرار دارند و از نهادهای وطنفروش به شمار می روند. این ان جی اوها با خارجی ها دهن جوال را می گیرند و از حضور سایه خارجی ها در افغانستان «شکر» می کشند. سران این ان جی اوها از درآمدهای گسترده و وسیعی برخوردار می باشند که در قطار بورژوازی کمپرادور فرار می گیرند."

رنگین کمان بورژوازی کمپرادور در تاریخ معاصر افغانستان و به ویژه از سه دهه قبل تا کنون طیف ها و رنگ های گونه گونی را احتوا کرده است:
- کمپرادور تاجدار (خانواده سلطنتی).

- کمپرادور زرد (رویزیونیست های خلق و پرچم).

- کمپرادور سبز (فنودال - کمپرادور های اسلامی و جهادی).

- کمپرادور بوروکرات (متشکل از تکنوکرات های گسیل شده از غرب، کشور های همسایه و بقایای بوروکراسی رژیم های سابقه و...).

- کمپرادور غیر بوروکرات (نمایندگان سرمایه های امپریالیستی، وارد کنندگان عمده کالاهای خارجی، گردانندگان NGOها، صاحبان غول های رسانه ای، بانک های خصوصی، رهبران احزاب ثبت شده خاین، سران نهاد های جامعه مدنی و...).

- کمپرادور ریسیم سرخ (رهبران حزب کمونیست - مائوئیست افغانستان و سایر چپ نما های کاذب حزب ساز و ان جی او باز تسلیم طلب).

علی الرغم تنوع در رنگها و خاستگاه ها، این سرشت مشترک همه آنان در " خدمت پیاده نمودن اشغال کشور"، تحکیم حاکمیت استعماری، استثمار خلق و تاراج هستی کشور است که جایگاه واحد آنها را تعیین میکند. و اینجاست جایگاه اصلی و شایسته "حزب کمونیست - مائوئیست" حسین خاین.

بیشینه اختلافات شاگردان صادق "مائونیست" با استاد (حسین خاین):

قبل از افشا شدن خیانت حسین در ساما، این سازمان در اوایل سالهای شصت در کویته پاکستان حویلی ای را برای او کرایه کرده بود. در آن حویلی حسین با خانم و برادرش و این آقای "مائونیست" ناصدق منشعب و مطرود که حالا بر ضد حسین خاین و حزبش "شوریده" است، با خانمش میزیستند. از قضا، یکی از روزها در جریان زندگی مشترک در آن خانه حادثه ای رخ داد که من از تذکر آن معذورم! رفیق «ناصر» که میخواست از حادثه حُسن استفاده را بکند و بدین وسیله ساما برایش خانه مستقلی اجاره کند، به حسین از دست برادر حسین شکایت برد. حسین هم در جواب، شانه ها را بالا انداخته و با خونسردی اظهار داشت که: خوب اینها جوان اند و جوانان تمایلاتی... دارند و این طبیعی است و من کاری کرده نمیتوانم.

اگرچه شاگرد "صادق" در چنگیز بازی، در خیانت به ساما، در عضویت در "تنظیم نسل نو هزاره"، در رقصیدن زیر دُهل ISI و در زراندوزی خاینانه تا این اواخر همواره همراه و شریک جرم استاد بود، ولی به گمان اغلب نطفه اختلاف حسین خاین و شاگرد «صادق» او از همان حادثه خانه مشترک در کویته شکل گرفت.

پس از آنکه حسین خاین در بدل خیانت ملی، از سراب غزنی تا کویته به بزرگترین فنودال منطقه بدل شده و مقام فرعون یافت، جنگ و دعوا بر سر تقسیم و ترکه پول های بهای خیانت بین او و حواریون صادقش در گرفت. مزید بر آن پیش زمینه، در واقع دلیل اصلی و عمده اختلاف بین استاد و شاگردان، نزاع بر سر "سهم شیر" و "سهم روباه" از پول های دریافتی از NED بود که منجر به طرد شدن حواریون و بالا گرفتن گند رسوایی این "کمونیست های مائونیست" شد، ولی شاگردان صادق به آن رنگ و لعاب ایدئولوژیک - سیاسی داده و به چشم خلق خاک پاشیدند.

آیا رهبران جنبش موکراتیک نوین افغانستان "مائونیست" بودند و "اصطلاح" مائونیسم را می پذیرفتند؟

طالبچه "مائونیستهای افغانستانی" که با مغز خود فکر نمیکنند، به دستور "مراجع تقلید" و خط دهندگان و مستشاران خارجی خویش، به سراغ گور بی نشان شهدا رفته، مردگان را نبش قبر کرده و پس از تفتیش عقاید شان به کشف محبرالعقولی رسیدند. به وسیله این کشف تاریخی، اینها دریافتند که سالها قبل از آنکه مرجع تقلید در لندن (ریم) مائونیسم را مرحله سوم مارکسیسم اعلام کند، "اکرم یاری و دیگر قله های شامخ جنبش دموکراتیک نوین افغانستان"، مثل اینها "مائونیست" بوده اند! (دور از جان شان که چنین باشد).

مثل روز روشن است که رهبران و رهروان "سازمان جوانان مترقی" و جریان دموکراتیک نوین افغانستان در جریان مبارزه و زندگی شان مارکسیسم - لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون را به مثابه وسیله شناخت و تغییر جهان و سلاح معنوی انقلابی پذیرفته و در مبارزه با رویزیونیسم خروشی و ستون پنجم آن "خلق و پرچم" درفش آنرا برافراشتند. آنان هیچگاهی به تقلید از لین پیانو اندیشه مائوتسه دون را "مائونیسم" و به گونه "ریم" آنرا مرحله سوم در تکامل مارکسیسم نینگاشتند. زمانیکه لین پیانو اندیشه مائوتسه دون را "مائونیسم" خواند، مائوتسه دون اطلاق کلمه "مائونیسم" را بر اندیشه اش نپذیرفت و صرف با اندیشه مائوتسه دون موافق بود. اطلاق واژه "مائونیسم" بر اندیشه مائوتسه دون در شرایط جاری در واقع کهنه خواندن لنینیسم، اصول و محتوای آن و در نتیجه صاف و پوست کنده "لین پیانوئیسم" است.

اکرم یاری و دیگر "قله های شامخ جنبش دموکراتیک نوین افغانستان" هیچگاهی خویش را مائونیست نخوانده و همچنان ضمن ارج گذاشتن به "خدمات فنا ناپذیر مائوتسه دون" خود را مارکسیست - لنینیست و پیرو مائوتسه دون اندیشه میدانستند. آنان ضمن اذعان و ارج گذاری به سهم تئوریک مائوتسه دون در غنماندی هرچه بیشتر اصول و مبادی پایه ای مارکسیسم - لنینیسم به موازات سهم برجسته وی در پراتیک انقلابی اش، آن اصول و مبادی پایه ای اولیه را، کماکان معتبر میدانستند، آنچنانکه خود مائوتسه دون میکرد. اکرم یاری و سائر پیشکسوتان جنبش انقلابی کشورما افغانستان، اصطلاح "مائونیسم" را زاده

نیرنگ لین پیانو و محصول زرادخانه ایدئولوژیک رویزیونیستهای مدرن خروشی میدانستند که از روی عناد به مواضع انقلابی و استوار مارکسیستی - لنینیستی مائوتسه دون اطلاق شده و به خورد میدیای امپریالیستی غربی هم داده شد. آنها زیر نام "مائوئیسم" یک جریان چپ افراطی خرده بورژوایی را معرفی میکردند تا با نسبت دادن آن به مائوتسه دون اندیشه های تابناک او را مخدوش جلوه دهند. این اصطلاح در آن زمان نزد "قله های شامخ جنبش دموکراتیک نوین افغانستان" بار منفی را افاده میکرد. حال این طالبان "مائوئیست افغانستانی" ما هیچ ابایی ندارند که ضمن پذیرش آن اتهام، به پای مردگان نیز تهمت ببندند.

طالبچه "مائوئیست های افغانستانی" چون میدانند که این بدعت و رویزیونیسم شان در جنبش چپ انقلابی افغانستان پایه و مایه ای ندارد، از اینرو از نسبت دادن اصطلاح "مائوئیسم" به رهبران و راهیان جنبش دموکراتیک نوین افغانستان و در پیشاپیش شان انقلابی بزرگ شهید اکرم یاری دو هدف دارند: اول اینکه با اینکار به زعم خود شان میخوانند در بین جوانان خالی ذهن ولی جستجوگر امروز و فردا از نام "یاری ها" (که هرگز هیچ پیوند مبارزاتی با آنها نداشته اند) و سایر انقلابیون برای متاع بی ارزش خود خریداری کسب کنند. دوم اینکه با مائوئیست نامیدن "یاری ها" و از "ملیت خودی" پنداشتن آنان و بریدن جامه تنگ قومی بر قامت رسای آنان با شیوه چنگیز بازی (وای! اگر یاری زنده میبود چه سبلی ئی بر رخسار سیاه اینها میزد)، باز هم گویا موفق شوند خاک به چشم نسل جوان سرکوب شده ولی کوشنده ملیت شریف و برادر هزاره بزنند.

مؤخره:

"حزب کمونیست - مائوئیست افغانستان" به رهبری حسین خاین یکی از جلو داران حرکت سوجدویانه و خاینانه انجی اوبی کشور محسوب میشود که با ضمانت ISI از "اهلیت" رهبران و کادرهای این حزب، آنان به CIA و NED معرفی شدند. در نتیجه، رهبران این حزب از برکت تضمین و دوستی دیرینه با ISI، اقبال دریافت پروژه های چندین ملیون دالری را نصیب شدند. آنها با ایجاد چندین NGO در بخش های مختلف به وسیله اعضای شان، در خدمت پیاده نمودن اشغال کشور ما قرار دارند و از نهادهای وطنفروش به شمار می روند. سران این حزب از درآمدهای گسترده و وسیعی برخوردار می باشند که در قطار بورژوازی کمپرادور قرار می گیرند.

طالبچه "مائوئیست" های اطلاعاتی نویس "ناصرادق" از بدو امر در چنگیز بازی، در خیانت به ساما، در عضویت در "تنظیم نسل نو هزاره"، در رقصیدن زیر دهل ISI و درزراندوزی خاینانه، تا این اواخر همواره همراه و شریک جرم حسین خاین و سایر رهبران دسته بدنام "کمونیست - مائوئیست" بوده اند. در حالیکه این خلفای "مائوئیست" از عمق فساد، گندیدگی، روابط و کانالهای پشت پرده حسین خاین با ارباب اشغالگر امریکایی اش، از تعداد NGO هایش و موارد و مقادیر ثروتش به خوبی واقف هستند؛ اما ذره ای وجدان زنده ندارند که به منظور افساء و خشکانیدن این ریشه های خیانت ملی - تاریخی حزب منفور حسین خاین، حقایق دردناک را به اطلاع مردم و انقلابیون کشور برسانند. این شرکای جرم و خیانت حسین در عوض، آن تسلیم طلبی (که تسلیم طلبی تمام نهاد های جنبش چپ یک فیصد آن نمیشود) و خیانت ملی آشکار استاد را صرفاً **انحراف، اشتباه و بدعت** نام میگذارند (ولی به گناه نکرده دیگران هیاهو وتوطئه میکنند). در حالیکه اینان از رابطه "مافوق و مادون"، "رئیس و راننده" در این حزب از سالها بدینسو آگاه بوده اند؛ ولی فقط پس از جنگ بر سر "لحاف ملانصرالدین" اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی شان (!!) گُل کرد، نه قبل از آن.

نه آقایان "مائوئیست" اطلاعاتی و قطعنامه نویس! همه میدانند که شما چیزهای زیادی در مورد خیانت "حزب کمونیست - مائوئیست" و رهبرخایش در سینه دارید که چون پای خود تان در میان است، آنرا در سینه حبس میکنید. شما به جای گفتن حقایق، مثل استاد تان مصروف توطئه گری، شایعه پراکنی و دسیسه بازی در حق انقلابیون کشور ما هستید. شما با این کار خود به دستور دشمنان ملی و طبقاتی، وظیفه و مأموریت ضد انقلابی تانرا جهت بدنام ساختن و مسخ یک جریان، یک تاریخ و هویت ترسیم شده انقلابی انجام میدهید. شما با اینگونه تفکر و عملکرد تان وظیفه ناتمام رویزیونیست های خلق و پرچم را در بدنام

ساختن کمونیسم علمی (مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون) تکمیل می کنید. شما با یک کشیدن نام نامی مائوتسه دون پس از اسامی بدنام تان، می خواهید از هیبت آموزه نیرومند او بکاهید. این مأموریت تان در عین حال مبین هنر شما گماشته گان نیز هست و از این بهتر چیزی برای عرضه کردن ندارید. ولی با همه اینها بدانید که این هیا هو، دشنام زنی، تهمت و افترای تان به رفته گان و روندگان مسیرت انقلاب افغانستان، به پارس زدن توله سگی در پای پیل می ماند!

مسئله ایجاد حزب کمونیست انقلابی که اینهمه مَلعبه اپورتونیستهای رنگارنگ شده است، در پاسخ به نیاز مبارزاتی مرحله کنونی انقلاب و حالت مستعمراتی کشور خواستیسست میرم. همچو حزبی از طریق تلفیق تئوری انقلابی (م.ل.ا) با پراتیک خاص انقلاب کشور درون جهنم افغانستان ایجاد خواهد شد، نه در برج های عاج روشنفکرانه و یا در دکان های انترنتی. پیشبرد مبارزات ایدئولوژیک اصولی در داخل و خارج کشوریین آحاد جنبش انقلابی، پیوندیابی با مبارزات توده ای در داخل و سمت دهی آن و بردن تئوری انقلابی در میان آن، تکیه بر اصل وحدت - مبارزه - وحدت، درس آموزی از تجارب مثبت و منفی سه چهار دهه گذشته، مبارزه علیه خطوط انحرافی "چپ" و راست و اهتمام در جهت فراهم نمودن زمینه ها و شرایط عینی و ذهنی تحقق این مأمول؛ از لازمه های ایجاد چنین حزبی است. تا نوبتی دیگر... احمد برومند کابل - افغانستان، اول حمل ۱۳۸۹

ضمیمه:

تبصره کوتاه بر نقد "شعله جاوید انترنتی"
از کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی..."

حجت الاسلام "کمونیست"

داروغه "جراگه مارکسیت - لنینست - مائویست ها"

در صفحه انترنت به نوشته تحت عنوان "تسلیم طلبی پارلمانتاریستی" برخوردم. این نوشته را چون در سرلوحه اش ادعای بلند بالای "نقد گذارانی از کتاب افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی" نوشته شده بود، چند مرتبه خواندم و از خلال آن طراح و نویسنده اش را هم حدس زدم که گاهی بنام ضیا قلم فرسائی میکرد. (حالا حدس زدن هم یک کاری شده چنانکه نقد نویسان نه تنها افراد را که حتی تعلقات مخفی تشکیلاتی شانرا با حدس خود معرفی میکنند؟! فقط او و همراهانش میتوانند با این دیده درآئی، دروغگوئی، لاف و پتاق زدن، حثک حرمت دیگران، تهمت زدن، صغرا کبرا کردن مسایل و به قول خودش "از تخم مرغ به چین رفتن" چنین اقتضاح نامه بیا فرینند و آنرا به نشر بسپارند.

در بیش از دوازده جای این به اصطلاح نقد کلمات رکیک و توهین آمیزی چون دارودسته، باند ارتجاعی، باندتسلیم طلب، خوش خدمتی، نوکری وفادارانه، دریافت پاره ای استخوان، خیل مگسان، درپوزه گی، بیشرم و... به کارفته است که معرف به تمام معنای شخصیت خود نویسندگان است. قسمت های زیاد نوشته هم به تعریف و تمجید تهوع آور "حزب" نویسندگان صرف شده و چیزهائی گفته اند که توگوئی کسی در خواب هذیان میگوید. چه، کسانی که الفبای علوم اجتماعی رامیفهمند و جامعه مارا نیز میشناسند میدانند که اگر شرایط عینی و ذهنی و پایه طبقاتی ایجاد یک حزب کمونیست در افغانستان مساعد می بود و چنین حزبی درین کشور فعالیت میداشت، حال تاریخ ما طور دیگری نوشته میشد. این یک آرزوی کمونیست های صادق است که حزبی بسازند، ولی به حلوا حلوا گفتن نمیخواهند دهن شیرین کنند و نه تنها خود را مسخره کنند بلکه با تکرار مبالغه آمیز حقیقت، آن حقیقت را هم به لجن بکشند. کاری که هم اکنون به اصطلاح حزب کمونیست مائویست به آن کمر بسته است و کمونیزم را با کمونیسم گوئی افراتی پندارگرایانه ضربه میزند.

من کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی" را هم چند مرتبه خوانده ام و به طرح مسایل و شیوه بیان گویا و صمیمانه اش پی بردم و هم در داخل کشور و در شهرهای مختلف آن شاهدهم که گروههای مختلف اجتماعی که دل شان برای وطن و مردم شان میتپد، اعم از زن و مرد و پیر و جوان از این کتاب چه استقبال

شایان و صمیمانه کردند وعده ای به گفته خودشان از پول نان زن و بچه خود زدند و این کتاب را خریده و توزیع کرده اند و به قول بسیاری گمشده خود را در آن یافتند. افراد صاحب نظری را دیدم که هرگز نویسنده کتاب را نمیشناختند، ولی داشتن آن کتاب را بمثابة کتاب سر میز هر افغان وطنپرست و با درد توصیه میکردند. برخی را دیدم که میگفتند این کتاب کمر ما را راست کرده و ما را در برابر افکار ارتجاعی و نیرنگ های امپریالیستی مسلح ساخته است و . . . به همین دلیل این کتاب نه يك مرتبه که سه مرتبه چاپ شده است ناشر چاپ اول آن انجمن فرهنگی میهن، ناشر دوم آن نشر نیما در آلمان و ناشر سوم آن اداره دارالنشر افغانستان معرفی شده است. من هر سه چاپ آنرا دارم و به دهها نسخه فوتوکاپی آنرا نیز در کابل و ولایات دیده ام. تاثیر این کتاب را بر جامعه ما هر کسی که با اهل مطالعه و کتاب درین کشور ارتباط داشته باشد، حتما دیده و شنیده است. حال کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی..." و اثراتش را که با این "نقد" در کنار هم میگذارم مبینم که نقد آن چقدر ناشیانه، غیر علمی و غیر واقعی، غرض آلود و عقده مندانه است. پاسخ این "نقد" و هر اعتراض دیگری را خوانندگان کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی..." چه شفاهی و چه کتبی میدهند. چنانکه قبل از نوشتن این مطلب به خانمی که خودش هیچ گونه تعلق گروهی و سیاسی نداشت و کتاب را خوانده بود، گفتم عده بر این کتاب به شدت تاخته اند، آن خانم گفت "هر کسی به هر شدتی که بر کتاب - افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی - بتازد به همان شدت آلوده، ضد مردمی، وابسته و مغرض است"، عین مسئله را با پیرمردی که کتاب را خوانده بود در میان گذاشتم او گفت "مه فشانند نور و سگ عووکند - هر کسی بر خلقت خود میتند" و شاید همین گفته ها انگیزه ای برای نوشتن این تبصره شده باشد. با این حال من هم به عنوان کسی که کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی..." را خوانده ام و تاحدی به جنبش چپ کشور آشنائی دارم و شناختی هم از نویسنده نقد کتاب و "شعله جاوید کذائی" دارم، بر آن شدم تا برخورد مختصری به این "نقد" بکنم تا شاید دین خود را در برابر چند شهید و شاهد جانباز جنبش، اهل مطالعه و در برابر این کتاب ادا نمایم. چون این "نقد" از جانب "حزب کمونیست" است که با ادعای کمونیست بودن خودیه کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی..." تاخته است، من هم با همان اساسات به آن برخورد میکنم و از ادبیات و آثار کمونیستی بهره نمیگیرم. نمیدانم شاید این نوع برخورد مرا نویسنده کتاب و بسیاری از خوانندگان آن تأیید نکنند، ولی بگذار گمراهان د نیاله رو این به اصطلاح کمونیست ها بدانند که آنچه اینان میگویند هیچ ربطی به کمونیسم هم ندارد. لذا مسئولیت این نوشته فقط با من است.

نویسنده "نقد" طوری به جنبش چپ (مارکسیست - لنینیست - مائونیست) برخورد میکند که گویا او و همپالگی هایش بنیانگذاران و وارثان و "مرجع تقلید" این جنبش و رهروان آن هستند. و ازین مقام به "تکفیر" بهترین شهدا و رهروان جنبش چپ پرداخته و به آنها تحقیر و توهین روا میدارد. حتی گویا آنها را از حق "شعله نی" بودن محروم اعلان میکند. من نمیخواهم نویسنده کتاب مورد نقد و یا کسان دیگری را که درین نقد بر آنها حمله شده "شعله نی" و یا مارکسیست - لنینیست - مائونیست معرفی کنم و ازین موقف از آنها دفاع کنم و "شعله نی" و کمونیست هم برایم معنائی غیر از آنچه نقد نویسان میگویند دارد. ولی اصولاً میگویم که هیچکسی، حتی طراحان و بنیانگذاران يك جریان و يك روند فکری فراگیر حق ندارند بگویند تو از پیوند به این جریان و از اندیشیدن به این فکر محروم هستی. چنین استبدادی را حتی ادیان روا نمیدارند. ولی نویسنده "نقد" و یا نویسندگان پرمدعای "شعله جاوید کذائی" به خود حق میدهند بنویسند " . . . نه تنها نویسندگان کتاب در جرگه مارکسیست - لنینیست - مائونیست ها قرار ندارند، بلکه این تسلیم طلبان . . . را دیگر شعله نی نیز نمیتوان به حساب آورد" (ص ۳۳ شعله جاوید انترنیستی)

تو گوئی این جرگه مارکسیست - لنینیست - مائونیست ها جرگه خانوادگی نویسندگان "شعله جاوید انترنیستی" است که کسی را در آن اجازه دهند و کسی را از آن اخراج نمایند. وقتی عده ای ادعای مارکسیست - لنینیست - مائونیست بودن بکنند و يك اندیشه جهانی را این چنین در چمیره محدود و تنگنظرانه خود به لجن بکشند معلوم است کار به کجا میکشد. و اما در مورد "شعله ای" بودن خود نویسنده "نقد"، میگویند شخصی را در قریه راه نمیدادند، او میگفت اسپش را به خانه ملک به بندند. نویسنده پرمدعای "شعله جاوید انترنیستی" از کی و چه وقت شعله ای بوده که حال به مقام سلب شعله ای کردن دیگران هم رسیده است. آقا جان مگر یادت رفته که در همان زمانی که شعله ای ها هم زیر ضربه دولت قرار داشتند و در زندانها شکنجه میشدند و هم از طرف خلقی - پرچی ها و اخوانی ها در تظاهرات زیر باران سنگ و چوب و چماق قرار میگرفتند

تو در تکیه خانه به همصدائی گلبدین منبرمیرفتی و آنها را کافر و مباح الدم میخواندی؟ یادت هست که یکی از همانهایی که حالا فرمان سلب "شعله ای" بودنش را صادر میکنی، در آن زمان به جرم "شعله ای" بودن حکم تکفیر او و شهید "یاری" را به عنوان رهبرش صادر میکردی و مانع سخنرانی هایش میشدی؟ نکند حجت الاسلام ها در هر وقت حق دارند حکم تکفیر و طرد کسی را از هرتفکر، جریان و نهادی که بخواهند صادرکنند و تونیز با همان ویژگی ات عمل میکنی؟

آری! جناب حجت الاسلام "شعله ای" و "مارکسیت - لنینست - مائوئیست" شده، ما شاهدیم که در زمانی که مجید شهید - این سرباز قهرمان خلق - از دست نظامهای استبدادی به جرم پارتیزان بودن و "شعله ای" بودن در کوهپایه های کشور زندگی مشقتباری را بسر میرد و در همان زمان کسانی که تو حدس میزنی نویسندگان کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی..." هستند و آنها را طرد میکنی، به جرم "شعله ای" بودن در زندانهای رژیم در کوته قلفی ها و تبعید با الجک و زولانه در زندانهای شهرهای مختلف بسر میردند، تو در مدرسه دینی برضد شان صحبت میکردی و برای اینکه از طالب علمی به رتبه حجت الاسلامی برسی و "خاتم" شوی چه کارها که نمیکردی؟ تورا به "شعله ای" بودن و "مارکسیت - لنینست - مائوئیست" چه نسبت؟ و حال باچه حقی آن "سپاهیان" پاکباز راه خلق را اهانت و "طرد و نفی" میکنی؟

یادمان هست که تو برای غازی شدن همراه با باند آدمکش نواب صفوی ایرانی و "مجاهدین خلق" به فتوای خمینی تارفتن به فلسطین برای ضربه زدن به جنبش مارکسیستی - لنینستی خلق فلسطین کمر بسته بودی. حالا چگونه به خود حق میدی و حتی قیم مارکسیت - لنینست مائوئیست ها شوی؟ چنین پر روئی فقط از طلبه چلی مدرسه ای مثل تو بر میآید که به این رو و آن رو شدن عادت کرده است. روح مختار شهید این فرزند با شهامت خلق ما شاد که با دست توانای خود تورا از آن گند و تعفن بیرون کشید ولی افسوس که عمر او و فرصت یارانش وفا نکرد که تورا از پروسه آدمساز معرفت و آموزش و تجدید تربیت بگذرانند، تا با وجدان پاک با گذشته ننگینت تصفیه میکردی و این آلودگی ها را به جنبش مارکسیت - لنینست - مائوئیست منتقل نمیکردی. ای کاش مختار شهید و یا رفقایش فرصتی مییافتند تا تورا به ارزشهای والای مبارزات انقلابی در درون و بیرون جنبش مارکسیستی - لنینستی آشنا میساختند. بهر حال این هم یکی از مشاغل روزگرماست که طالب العلم مدرسه دینی ضد کمونیست، مقلد خمینی و دنباله رو نواب صفوی در جنبش ما خود را سخنگوی و داروغه مارکسیت - لنینست - مائوئیست ها جا بزند. (؟؟؟)

و اما برداشت نویسندگان "شعله جاوید انترنیتی" از دو مسئله عمده ای که به اساس آن گویا به رد نظرات ارائه شده در کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی..." پرداخته اند.

مسئله اول پارلمانتاریسم است. نویسندگان "شعله جاوید انترنیتی" و امثال شان میگویند: که کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی" پارلمانتاریسم را توصیه کرده است و با این خیال خود بر کتاب میتازند. به نظر من این خیالی است باطل و ناشی از فهم نادرست نویسندگان "شعله جاوید انترنیتی" از دو مفهوم یا دو ترم "پارلمانتاریسم" و "مبارزه پارلمانی". که این آقایون آنرا خلط میکنند و شاید هم شارلتان مآبانه راه گم میکنند تا خوانندگان ناآگاه را بفریبند. برای روشن شدن این موضوع ابتدا سری میزنیم به شعله جاوید اصلی که در سال ۱۳۴۷ ش به نشر رسیده است و غاصبان نام آن از آن سو استفاده میکنند. در آنجا میخوانیم "پارلمانتاریسم را سلسله جنبان بین الملل دوم و خائنین دنباله رو معاصر آنها یعنی مدافعین استعمار نوین و سازشکاران کشورهای مختلف راه نجات خلقها دانسته و به رنجبران کشورهای سرمایه داری و خلقهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین "موعظه" میکنند تا بر اساس این نسخه حتی سوسیالیسم را بر یا نمایند." (تکیه روی کلمات از منست)

(شعله جاوید اصلی، مقاله پارلمانتاریسم، نوشته انجیز محمد عثمان)

خوب دقت کنید، "پارلمانتاریسم" را روزیونیستها "راه نجات خلقها" میدانند و میخواهند بر اساس آن حتی سوسیالیسم را برپا نمایند، چنین چیزی نتنها از نظر تنوریک غلط است که تجربه هم بطلان آنرا ثابت کرده است. حال پرسش اینجاست که در کجای کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی..." به چنین طرحی و یا ادعائی برمیخوریم که "شعله جاوید انترنیتی" و همفکرانش آنرا "پارلمانتاریسم" تشخیص کرده و چنین لجن پراگنی میکنند؟ چنین استنباطی از این کتاب اگر از کمبود فهم ناشی نشده باشد از پلیدی نیت نویسنده نمایندگی میکند. حال به کتاب به بینیم:

“... آن بدیل (یعنی بدیل سوم، یعنی جبهه دموکراتیک - ن) . . . در تمام عرصه های ممکن با قدرت و توانمندی حضور بیابد. نمایندگان (نمایندگان جبهه) به پارلمان بروند و به حیث یک اپوزیسیون نیرومند، در تقابل آنچه نادرست و خلاف منافع مردم است موضعگیری روشن بکنند و طرحهای سالم خود را بگوش مردم برسانند.” (ص ۲۱۳ افغانستان الگوی . . .)

از کجای این طرح “پارلمانتاریسم” نتیجه میشود؟ در کجا گفته شده که از طریق پارلمان مردم را نجات دهید و سوسیالیسم را اعمار کنید؟ برعکس خیلی گویا مطرح شده که در تقابل آنچه نادرست و خلاف منافع مردم است موضعگیری روشن بشود و طرحهای سالم از طریق این تریبون بگوش مردم رسانده شود. یعنی بگفته لنین: رژیم را رسوا کنید و صدای تانرا ب مردم برسانید. این را مبارزه در درون پارلمان میگویند و یکی از ابزار های مبارزاتی است که در طول تاریخ احزاب نام دار کمونیستی از آن استفاده کرده اند. اما “شعله جاوید انترنیتی” با اختلاط این دو مفهوم یعنی “پارلمانتاریسم” و “مبارزه پارلمانی” هیا هو راه میاندازد و به گودال انحراف نفی مطلق کار در درون پارلمان می افتد، و این خلاف مارکسیسم – لنینیسم است. حال برای اینکه ثابت شود نقد نویسان انترنیتی و همفکران شان به نفی مطلق یک شیوه کار کمونیست های بزرگی دست زده اند به گوشه از تاریخ جنبش کمونیستی نگاه میکنیم، استالین مینویسد: “در دوره سالهای ۱۹۱۲-۱۹۰۷ حزب مجبور به اتخاذ تاکتیک عقب نشینی گردید زیرا در آن وقت در قوس نزولی نهضت انقلابی و جزر انقلاب قرار گرفته بودیم و تاکتیک نمیتوانست این حقیقت را نادیده انگارد. مطابق این وضعیت اشکال مبارزه و اشکال سازمان نیز تغییر یافتند. بجای تحریم دوما - شرکت در دوما (پارلمان - ن) بجای اقدامات علنی خارج دوما - اقدامات و کار در داخل دوما...” (راجع به اصول لنینیسم ص ۹۸) (تاکید روی کلمات همه جا از منست).

دقیقا این همان چیزی است که به استنباط من در کتاب “ افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی... ” طرح شده است. اگر نقد نویسان “شعله جاوید انترنیتی” این اثر استالین را میخوانند، باید حزب بلشویک و استالین را هم “پارلمانتاریست” میگویند. چونکه استالین میگوید: “ما به پارلمان رفتیم و در آنجا کار کردیم”. بیشتر برویم، در جای دیگر همین اثر میخوانیم: “پرولتاریا دارای یک سلسله سازمانهای دیگری هم است که بدون آنان نمیتواند با سرمایه مبارزه موفقیت آمیزی بکند: اتحادیه های کارگری، کئوپراتیف ها، سازمانهای فابریکی و کارخانه ای، فرکسیونهای پارلمانی، اتحادیه های غیر حزبی زنان . . . ” (همان اثر ص ۱۲۴)

اوه! استالین خیلی پیشرفت. او فرکسیون پارلمانی را هم یکی از سازمانهای ضروری پرولتاریا میدانند که بدون آنان پرولتاریا نمیتواند با سرمایه مبارزه موفقیت آمیز بکند. در جای دیگری میخوانیم: “بلشویکها برای رسوا کردن سیاست حکومت تزاری و کادتها و برای جلب دهقانان بطرف پرولتاریا کرسی خطابه دوما (پارلمان) را مورد استفاده قرار میدادند.” (تاریخ حزب بلشویک ص ۲۱۸ - ۲۱۷)

حال مارکسیست - لنینیست - مائونیست های نام نهاد چه خاکی بر سر خود باد خواهند کرد. و جواب اعضای فریب خورده ولی مومن خود را چه خواهند داد؟ مارکسیست - لنینیست کبیری چون استالین خلاف میل شان گفته و لنین - بلی، لنین با حزب بلشویک خلاف طرحات مارکسیست لنینیستهای نام نهاد عمل کرده، فرکسیون پارلمانی ساخته و به حیث اپوزیسیون مبارز آنرا در پارلمان ارتجاعی کشورش فرستاده است تا از آنجا یعنی از کرسی ها و تریبون پارلمان حکومت و نیروهای ارتجاعی را رسوا کنند و صدای خود را ب مردم برسانند. دقیقا همان چیزی که کتاب “افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی...” میگوید توسط لنین و استالین و حزب شان قبلا عملی شده است. پس ادعای نقد نویسان “شعله جاوید انترنیتی” و همفکران شان چرندیات لایعنی از آب در می آید که هیچ ربطی به مارکسیسم - لنینیسم ندارد. و من درین مورد صحبت بیشتر را اضافی میدانم.

مسئله دیگر “جنگ خلق” است - اولاً که نقد نویسان “شعله جاوید انترنیتی” با این کلمات شوخی نکنند که به ساخت و اندام خودشان و به اصطلاح حزب شان جور نمی آید. و اگر عناصر جرنتمند راه گم کرده ای اشتباهاً در کنارشان افتاده باشند، باید بدانند که هنوز تارسیدن به این منزل فاصله زیاد است، باید اول ابزار آن یعنی سه سلاح خلق یعنی حزب، ارتش و جبهه متحد رانداریک دید که در کنار این دسته گمراه نمیتوان ره به

آن منزل برد. دوم اینکه این طرح نقد نویسان "شعله جاوید انترنیتی" هم مثل برداشت پارلمان‌تاریستی شان طرح و برداشتی است شارلستانی که برای مطرح کردن خود آنرا عنوان کرده اند.

در کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی..." "جنگ خلق به عنوان استراتژی نظامی چپ نه تنها تأیید که روی آن تأکید شده است و این جان اصول است. علاوه به پاسخ تهمت های مخالفین جنبش چپ، نویسنده کتاب، برحق ثابت کرده است که چپی ها جنگ طلب و جنگ افروز نیستند؛ ولی وقتی در احقاق حق مردم خود برای تصرف قدرت راه دیگری نیابند به جنگ متوسل میشوند، چیزیکه مارکس، لنین و مائوتسه دون گفته اند. در مورد طرح اصولی کتاب هیچ جای بحثی نیست و نقد نویسان سفسطه میکنند. ولی در مورد اینکه شرایط برای جنگ همین امروز مساعد نیست، از نظر تئوری ماهیچ یک از سه سلاح خلق یعنی حزب، ارتش توده ای و جبهه متحدرا در دسترس نداریم و از نظر عملی اینرا هر فرد افغان میداند و نقد نویسان "شعله جاوید انترنیتی" نیز اعتراف میکنند که "اکثریت بزرگ مردم از جنگهای ارتجاعی چندساله خسته شده اند." ولی "شعله جاوید انترنیتی" یکبار ذوق زده شده مینویسد که: "امپریالیسم ورژیم دست نشانده اش از جنگ خسته نیست، بخشی از طالبان و القاعده حامی شان از جنگ خسته نیستند. عده از مردمی که نیروهای فوق از آن سرباز گیری میکنند (یعنی لومپن های زاده جنگ - ن) از جنگ خسته نیستند، حزب کمونیست (مائوئیست) از جنگ خسته نیست." (ص ۲۷ "شعله جاوید انترنیتی")

با آنکه من نمیخواستم به همین زودی نقد نویسان "شعله جاوید انترنیتی" و "حزب" شان را در صف این نیروها قرار بدهم ولی آنها خودشان در ترکیب شایسته خود جای گرفته اند. تذکر من اینست که نیروهای آماده به جنگی که شما از آنها نام برده اید همه در صف ضد خلق قرار دارند و لذا نه تنها نمیتوان آمادگی جنگی آنها را شرط مساعد جنگ خلق قلمداد کرد که عکس آن نتیجه میشود، یعنی دشمنان خلق آمادگی جنگی دارند و خلق ما این آمادگی را ندارد که جز لاف و پتاق زنان (م - ل - م) نام نهاد همه به این واقعیت معترف اند. در چنین شرایطی "جنگ مسلحانه" را شکل عمده مبارزه خواندن کمال بیخردی است. وقتی یک شکل مبارزه عمده گفته میشود که شرایط عینی و ذهنی جامعه ضرورت آن شکل مبارزه را در دستور روز قرار دهد، و بیشترین نیرو، وقت و امکانات مبارزاتی نیروی مبارز را در خدمت خود بگیرد و اشکال دیگر مبارزه را تحت الشعاع خود قرار دهد. شما چه احمقانه هم اکنون جنگ مسلحانه را شکل عمده مبارزه تان معرفی میکنید، درحالیکه حتی توان و جرئت یک شلیک را هم ندارید. چه رسد به داشتن نیروهای پارتیزانی و یارانش جنگی، پشتوانه توده ای، پایگاه انقلابی، امکانات نظامی - لوژستیک و غیره که همه لازمه جنگ خلق هستند.

بیانید به یک فرض محال ماهم برای لحظه کوتاه در خیال خود بپذیریم که هم اکنون در افغانستان حتی حزب کمونیست، البته نه حزب شما، یعنی پیشاهنگ پرولتاریا بوجود آمده است و آماده جنگ است، ولی به گفته لنین تنها با پیشاهنگ هم نمیشود به نبرد قطعی رفت. لنین مینویسد: "با پیشاهنگ تنها نمیتوان پیروز شد، گسیل پیشاهنگ تنها به نبرد قطعی، مادامیکه تمام طبقه و توده های وسیع خط مشی پشتیبانی مستقیم از پیشاهنگ یا لاقل خط مشی بیطرفی خیر اندیشانه ایرا نسبت به وی درپیش نگرفته و ناتوانی کامل خود را از پشتیبانی از دشمن وی نشان نداده اند، نه تنها سفاهت بلکه جنایت خواهد بود." (آثار منتخب لنین در یک جلد ص ۷۶۲)

حال چه کسی میتواند این خیال را بکند که ما در افغانستان طبقه پرولتاریای آماده و متشکلی داریم و آن طبقه با توده های وسیع مردم از این "حزب کمونیست" هم اکنون پشتیبانی میکنند و براساس این پشتیبانی ما جنگ مسلحانه را شکل عمده مبارزه قرار داده و به نبرد قطعی بادشمن برویم؟ چنین تصویری به حق همان تخیلات "بیماران کودک چپ رو" است و بس.

نقد نویسان "شعله جاوید انترنیتی" نقل قول هایی را هم که از مائوتسه دون گرفته اند معنی اش را نفهمیده اند و آنرا خیلی نادرست استنادگاه خود میسازند. مثلا در صفحه ۲۴ آن ورق پاره گویا در رد طرح کتاب آورده اند: "وظیفه مرکزی و عالی ترین شکل انقلاب تصرف قدرت بوسیله نیروهای مسلح یعنی حل مسئله از طریق جنگ است. . .". این امر کاملا درست و بدیهی است که در تکامل مبارزه و دست یافتن به سه سلاح

خلق تحت رهبری يك حزب پیشآهنگ باید انجام شود. طوریکه مائوتسه دون هم به یمن همت حزب کمونیست نیرومند چین، ارتش سرخ توده ای و جبهه متحد متشکل از تمام نیروهای ضد تجاوز، بشمول گومیندان، یعنی داشتن سه سلاح خلق و بسیج ملیونها دهقان به این وظیفه مرکزی دست یافت. حال این چه شباهتی به وضع موجود ما دارد؟ نیروهای مسلح ماکجاست؟ ما باید هم اکنون برای ایجاد همه اینها کار تدارکاتی بکنیم و نهاد های متعدد را ساخته و سازماندهی و بسیج کنیم تا به آنجا برسیم. نیروی مبارز کشور ما اگر خیال بافی نکنیم از انجام وظیفه مرکزی و عالی ترین شکل انقلاب یعنی تصرف قدرت هنوز خیلی دور است. این نیرو باید وظایف زیاد جانبی و تاکتیکی را انجام دهد تا به آن وظیفه مرکزی برسد. لذا آن نقل قول و شرایط امروز جامعه ما دمرحله کاملاً جداگانه است و نقد نویسان بغلط آنرا درین مقطع استفاده کرده اند، با این حال در همان نقل قول هم که نقد نویسان از آن به مطلق سازی جنگ رسیده اند جمله بعدی اش چنین است: “معدالك درحالیکه اصل یکی است، اشکال اجرای آن از طرف حزب پرولتاریا برحسب شرایط مختلف گوناگون است. . . و بعد مائوتسه دون کشورهای سرمایه داری را مثال میزند و میگوید: “ وظیفه حزب پرولتاریا در کشورهای سرمایه داری عبارت از اینست که طی يك دوران طولانی مبارزه قانونی کارگران را آموزش و پرورش دهد و نیرو مجتمع سازد و بدین ترتیب خود را برای سرنگون ساختن نهائی سرمایه داری آماده نماید. مسائلی که درین کشور ها مطرح اند، عبارت اند از: مبارزه قانونی طولانی، استفاده از تربیون پارلمان، اعتصابات اقتصادی و سیاسی، سازماندهی سندیکاها و آموزش کارگران. درین کشورها شکل سازمان قانونی است؛ شکل مبارزه خونین نیست (از طریق جنگ نیست)”. (مائوتسه دون، جلد دوم آثار مسایل جنگ و استراتژی صفحات ۳۲۵ و ۳۲۶)

توجه کنید مائوتسه دون هرگز جنگ را مطلق نمیسازد و در شرایط معینی (شرایط سرمایه داری) میپذیرد که شکل مبارزه خونین نیست، از طریق جنگ نیست، به پارلمان باید رفت، نهاد های دیگر باید ساخت و حوصله يك دوران طولانی مبارزه قانونی را باید داشت و در صورت ایجاب متوسل به جنگ شد. ما درینجا به صراحت میبینیم که مائوتسه دون میگوید کمونیست ها جنگ طلب و جنگ افروز نیستند مگر اینکه به جنگ مجبور شوند. کتاب “افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی...” هم میگوید “چپ جنگ طلب نیست ولی کدام نیرو را میشناسید که وقتی از طریق مسالمت به اهدافش نرسیده به جنگ متوسل نشده است”، که طریقی است بسیار دقیق و اصولی و نقد نویسان انترنیتی در رد آن به هوا شمشیر میزنند. يك رهنمود دیگر مائوتسه دون در زمینه تدارک و بر پائی جنگ در همین اثر خیلی جالب است او میگوید: “جنگی که این احزاب میخواهند، جنگ داخلی است که آنرا تدارک می بینند. اما تا زمانیکه بورژوازی واقعا ناتوان نگرده، تا زمانیکه اکثریت عظیم پرولتاریا برای اقدام به قیام مسلح و جنگ مصمم نشود، تا زمانیکه توده های دهقان آماده نباشند داوطلبانه به پرولتاریا یاری برسانند، این قیام و این جنگ نباید برپا شود.” (همان اثر ص ۳۲۶)

میبینید مائوتسه دون برای برپائی جنگ با حاکمیت بومی بورژوازی خودی به چه تدارک گیری عام و تام تاکید میکند، ولی (م - ل - م) های لاف و پتاق گوی منقد برای اینکه ما “مارها” گفته باشند و همپالگی های امریکائی - ایرانی خود را خوش ساخته و لقمه نانی بدست آورند، به خلق مظلوم ما دستور میدهند که بدون تدارک و آمادگی و دست یابی به هیچ گونه سلاحی و تشکیلاتی در برابر امپریالیسم جهانی که هم اکنون مسلح در کشور ما حضور دارد و نیروهای ارتجاعی متحد آن که باز هم تا دندان مسلح اند همین حالا به جنگ متوسل شود و شکل عمده مبارزه اش را هم نه مبارزه برای ایجاد ارکان لازم چنین جنگ بزرگی بلکه بطور سفیهانه جنگ مسلحانه تعیین میکنند. وی شك کسبیکه آگاهانه هم اکنون چنین رهنمودی میدهد به قول لنین جنایتکار است. اگر کسی بخواد راه افتادن جنگ همگانی مردم مارا علیه تجاوز شوروی نمونه بیاورد باز هم خلط شرایط و نتیجه گیری اشتباه کرده است. در آن زمان آن جنبش همگانی مردم بطور خودجوش راه افتاد و نیروهای سیاسی مختلف اجباراً به دنبال آن رفتند. همه شاهدیم که یکی از دلایل حالات موجود و نفوذ و تسلط نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی در کشور ما همان نبود تدارک امکانات و رهبری سالم در آن جنگ است. یعنی بآنکه کشور در اشغال و مستعمره بود و مردم کاملاً روحیه جنگ ضد تجاوزی داشتند و جنگ راهم آغاز کرده و قهرمانانه جنگیدند، ولی با نداشتن تدارک لازم و نبود يك ستاد رهبری پخته و آگاه، با آنکه بیش

از يك ميليون انسان قربانی داد ند، نتیجه اش به كجا کشيد. اين تجربه تلخيست كه هرگز نبايد تکرار شود. جنگ خلق بازیچه نيست كه بتوان آنرا به خواست اين و آن به كاربرد. با تجربه تلخ و گران قيمتی كه ما داريم، تکرار چنین اشتباهی خیانت است. اميداست عناصر پاك جنبش به اين مسئله توجه كنند. نق نقی های “شعله جاويد انترنیتی” سند افلاس شانرا آنجا امضاء ميکنند كه كتاب “افغانستان الگوى دموكراسی امریکائی...” را با بر نامه يك “حزب كمونيست” عوضی گرفته و ميگویند چرا كتاب مذکور “برنامه انقلاب دموكراتيك نوین را برنامه جنبش چپ اعلام نكرده”، “ چرا از آرمان سوسيالیسم وكمونيسم حرف نزده، چرا طرح وحدت ايدئولوژيك يعنی وحدت حزبی نداده، چرا در مورد جنبش بين المللی كمونيستی صحبت نكرده؟” وبعد هم گله ميکنند كه چرا مشخص از “حزب” شان به عنوان مجمع الكمالات وجمالات كه “آنچه خوبان همه دارند او تنها دارد” توصيف نكرده است. چه انتظار احمقانه ای! اين سفاهت مطلق است وبه گمراهی كشاندن خوانندگان وبه اصطلاح مردم، ريگچه به كدو انداختن. اصلاً از يك كتابی كه دقيقاً در مورد مسایل داغ روز، افشای نيرنگ های امپريالیسم وارتجاع وضرورت يك حركت دموكراتيك جبهه ای با شركت همه نيروهای ملی دموكراتی كه ميخواهند درين مبارزه شركت كنند وپيشبرد وگسترش مبارزات ملی - دموكراتيك ضد امپريالیسم وارتجاع نوشته شده چرا بايد چنین انتظارات بلند بالائی داشت؟ مگر نگفته اند كه: “هرسخن جائی و هر نكته مكانی دارد”. چنین سفسطه هائی قابل تبصره هم نيستند لذا من اين بحث را به همينجا پايان ميدهم. بيا نيد از تعصب و خودخواهی ها بگذريم و همراه با هزاران خواننده كتاب صادقانه بگوئيم كتاب “افغانستان الگوى دموكراسی امریکائی...” در طرح مسایلی كه خود عنوان کرده است موفق است واز يك موقف دموكراتيك واقعاً مردمی برآمد واز موضع خلق وكشور خود دفاع مستدل ومنطقی کرده وبا اين موضعگیری اش انصافاً كه دربين جنبش ومردم جا افتاده است وتاجائيكه من از كتاب فروشان دركابل شنیده ام به تقاضای مردم طرح چاپ چهارم آن روی دست است.

كابل - افغانستان

نادر- يکی از خوانندگان كتاب